

محصول یک نشست کارگری «بسیار پُربار با لیبر استارت و سولیداریتی سنتر» چه می‌تواند باشد؟ آیا این پرباری ربطی هم به منافع آنی یا آتی آن طبقات و نیروهای دارد که درگیر جنبش انقلابی «نان و آزادی» بوده‌اند؟ پاسخ این سؤال قاطعانه منفی است؛

## مدخل:

موضوع اصلی و محوری این نوشته بررسی چیستی، چگونگی و ماهیت «کنفرانس استانبول» است که توسط «سایت لیبر استارت» و با کمک‌ها و نقش حیاتی «سولیداریتی سنتر» و براساس گرایش معنوی شدید به هیستادروت برگزار گردید و به جز نهادهای شناخته شده و ناشناخته‌ای از ایران [؟! ]، «اتحاد بین‌المللی...» نیز در آن شرکت کرد و مدعی است که با حضور در این کنفرانس توانسته بر علیه سولیداریتی سنتر دست به افشاگری بزند و در راستای جنبش جهانی طبقه‌ی کارگر گام‌های مثبتی هم بردارد. هم‌چنان‌که در نامه‌ای سرگشاده [1]، مقاله‌ای در ادامه‌ی آن نامه [2]، کامنت‌های اینترنتی و بحث‌های شفاهی [3] نوشتم و گفتم: براین باورم که:

کنفرانس استانبول (به‌مثابه‌ی مجموعه‌ای ارگانیک یا یک دستگاه مختصات) عملاً در جهت منافع سرمایه و بر علیه سازمان‌یابی طبقاتی فروشندگان نیروی کار حرکت کرده و می‌کند. اگر این حکم درست باشد [که درست است و درستی آن را در این نوشته نیز دوباره و از زاویه‌ای دیگر به اثبات می‌رسانم]، ورود به آن به معنای به رسمیت شناختن این کنفرانس، لیبر استارت و حمایت‌کننده‌ی آن (یعنی: «هیستادروت») بوده است. گرچه سخن‌گویان و مبلغین بدون نام و نشان و نیز- با نام نشان «اتحاد بین‌المللی...» بر این پای می‌فشارند که حضور «اتحاد...» در کنفرانس استانبول نسبت به سولیداریتی سنتر نقادانه و افشاگرانه بوده است؛ اما حضور انتقادی در مجموعه‌ای که عملاً جهت بورژوازی دارد، در نظر و عمل بدین معناست که مجموعه‌ی کوچک‌تر و «نقاد» در بخش چپ مجموعه‌ی بزرگ‌تر قرار دارد که در کلیت خویش در جهت سرمایه و به سوی راست حرکت می‌کند. ترمینولوژی مارکسی این‌گونه حضور و این‌گونه نقادی را سوسیال دمکراتیک می‌نامد. درست مثل این‌که یک تشکل کارگری (مثلاً سندیکای فلان کارخانه یا بهمان شرکت) در کنفرانسی که «خانه‌ی کارگر» در پشت آن پنهان است، شرکت کند و نسبت به دولت موضع انتقادی بگیرد. این‌گونه نقادی نیز سوسیال دمکراتیک و طبعاً از نوع ضد اسلامی و ضد رژیم‌ی (نه ضد کاپیتالیستی، بلکه از نوع رژیم‌چنجی) آن است.

در نامه‌ی سرگشاده و مقاله‌ای که پیش از این و در رابطه با کنفرانس استانبول منتشر کردم، قلباً (نه عقلاً) به این تمایل داشتم چنین فکر کنم که: حضور خویش‌ن‌دارانه و ظاهراً افشاگرانه‌ی «اتحاد بین‌المللی...» در این کنفرانس و در کنار سولیداریتی سنتر، عمدتاً ناشی

از ناآشنایی با بازی‌های ماکروی سیاسی و بورژوازی است. اما گذشت زمان و تمرکز بیشتر روی ماهیت، روند و نتایج این کنفرانس و نیز موضع‌گیری‌های صرفاً تبلیغاتی-مدیایی-توجیهی «اتحاد بین‌المللی...»، به‌همراه بررسی اندیشه‌ها و سابقه‌ی فعالیت سیاسی /ریک لی (و خصوصاً جانب‌داری بدون قید و شرط او از هیستادروت) من را بیش از پیش به‌این نتیجه رساند که «اتحاد بین‌المللی...» -همانند بسیاری از دیگر گروه‌های ضدژیممی، و عمدتاً به‌واسطه‌ی عدم ارتباط با ساز و کارهای توده‌های کارگر و زحمت‌کش در ایران- هرچه بیشتر در ارزش‌ها، معیارها و ترم‌های مسلط در کشورهای اروپایی-آمریکایی «اینترگره» شده و به‌جای انقلاب سوسیالیستی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا (که پیامد قدرت همه‌جانبه‌ی شوراهای کارگران، زحمت‌کشان و مولدین است)، بیشتر به‌تغییر انتزاعی و فراطبقاتی رژیم جمهوری اسلامی (یعنی: پروژه‌ی رژیم‌چنجی دولت‌های غربی) تمایل پیدا می‌کند و مناسبات سیاسی و اجتماعی‌اش را در این راستا می‌گستراند. با این وجود، هنوز این آرزو و امید را کاملاً کنار نگذاشته‌ام که همه‌ی این‌ها که می‌گویم و می‌نویسم و می‌اندیشم، تخیلی و غلط و ناروا باشند.

پس، به‌امید این‌که «اتحاد بین‌المللی...» و گروه‌هایی که از طریق ارائه‌ی خدمات مدیایی به‌کمک می‌شتابند، روی بررسی و تحلیل *لیبر استارت* و دیدگاه به‌اصطلاح انترناسیونالیستی‌اش متمرکز گردند؛ و تصویر جامعی از روند جایگزینی انترناسیونالیسم کمونیستی و پرولتری با «انترناسیونالیسم» مخصوص *لیبر استارت* را به‌تصویر بکشند. «انترناسیونالیسم» *لیبر استارت* در این راستا گام برمی‌دارد که ابتدا مفاهیم، راه‌کارها و مناسبات حزبی-طبقاتی-ملی کارگران را به‌تدریج در ارتباطات مجازی-جهانی (که به‌واسطه‌ی ماهیت اینترنتی‌اش ناگزیر بورژوازی است) منحل کند؛ سپس مفهوم انقلاب سوسیالیستی را به‌آکسیون مجازی تقلیل بدهد؛ و سرانجام، آکسیون‌ها و اجلاس‌های سیاسی و طبقاتی را به‌تابعیت نامه‌نگاری و طومارهای اینترنتی درآورد. منهای بند و بست‌های پنهان با جریان‌های مانند *سولیداریتی سنتر* (که اینک گوشه‌هایی از آن را -به‌قصد تابوشکنی[!؟]- کنار می‌زنند)؛ نگاهی به‌پروسه‌ی شکل‌گیری کنفرانس استانبول نشان‌گر روندی است که *لیبر استارت* -در جایگزینی انترناسیونالیسم پرولتری با «انترناسیونالیسم» *لیبر استارتی*- می‌خواهد به‌آن دست یابد. این روند (یا -در واقع- پروژه) در همه‌ی ابعاد وجودی‌اش ضد کارگری و ضد کمونیستی است.

جنبش تضعیف شده‌ی چپ در ایران به‌مثابه‌ی کانالی فعال که برخی از دست‌آورهای حاصل از مناسبات بورژوازی روبه‌تکامل و جهان‌مدرن را نظراً (و در مواردی -حتی- عملاً) به‌جامعه‌ی ایران منتقل می‌نمود و به‌تبادل می‌گذاشت، همانند بسیاری از جنبش‌های مترقی و انقلابی در خاورمیانه و کشورهای شمال آفریقا -همواره- ضد صهیونیستی و جانب‌دار جنبش مردم فلسطین بوده است.

صرف نظر از مانورهای تاکتیکی و سیاست‌بازی‌های *لیبر استارت* در کنفرانس استانبول که پایین‌تر به‌بعضی از آن‌ها می‌پردازیم، این کنفرانس به‌لحاظ استراتژیک نیز درصدد قطع این

رابطه‌ی زاینده و حتی ایجاد فاصله بین جنبش‌های مترقی، انقلابی و کارگری در خاورمیانه با جنبش‌های مردم‌کارگر و زحمت‌کش در فلسطین است. از همین‌روست که نوشته‌ی حاضر می‌خواهد با نشان دادن ماهیت *لیبر استارت*، هم‌سویی آن با *سولیداریتی سنتر* و وابستگی‌اش به «هیستادروت»- گامی در راستای پیوند روبه‌تضعیف رابطه جنبش چپ در ایران با جنبش‌های بخش فلسطین بردارد. اما برداشتن این گام مشروط به بررسی رابطه‌ی *لیبر استارت* (به‌مثابه‌ی *سولیداریتی سنتر* مخصوص دولت قومی-دینی-امپریالیستی اسرائیل) و «هیستادروت» (به‌منزله‌ی فدراسیون اتحادیه‌های کارگری در اسرائیل) است که الزاماً به آن نیز می‌پردازیم.

### جنبش کارگری برعلیه «اخوان المسلمین»؟!؟

گرچه سران القاعده در لیبی (برای مثال، عبدالکریم بلحاج) به‌مثابه‌ی یک شبکه‌ی پیچ در پیچ، توطئه‌گر و مافیایی دست در دست ناتو- ادای جنگ آزادی‌بخش درآوردند تا 40 هزار پرواز نظامی، نزدیک به صد هزار انسان به‌خاک افتاده، حدود 360 میلیارد یورو تخریب در زیرساخت‌های این کشور و صدها هزار قربانی ناشی از این تخریب‌ها را پوشش اخلاقی بدهند و به‌لحاظ سیاسی توجیه کنند؛ و گرچه هم‌اینک نیز این رهبران مافیایی، سر درآغوش CIA ارتش آزادی‌بخش سوریه [4] را به‌سبک و سیاق ناتو و دیگر جانورانی از این دست «سازمان» داده و به‌اصطلاح برعلیه رژیم بشار اسد (که علی‌رغم نگرانی «نازک‌اندیشان» اسرائیلی، اما نهایتاً به‌نفع این دولت قومی-دینی-امپریالیستی است) می‌جنگند؛ اما رشد و گسترش هژمونی جنبش‌های اسلامی (به‌مثابه‌ی جنبش‌های بورژواپی-ایدئولوژیک که بخش‌هایی از طبقه‌ی به‌اصطلاح متوسط و اقشاری از پایینی‌های جامعه را در پشت خود دارند) و به‌ویژه خیز *اخوان المسلمین* در مصر به‌سوی قدرت سیاسی، این امکان را (با احتمال بسیار بالا) در خود می‌پروراند که تعادل و توازن سیاسی موجود در خاورمیانه به‌زیان اسرائیل- به‌هم بریزند.

برگزاری دومین کنفرانس «بین‌المللی» *لیبر استارت* در استانبول (به‌جای سیدنی) که خود برگزارکنندگان کنفرانس به «بهار عربی» نسبت‌اش می‌دهند، حضور و کمک حیاتی *سولیداریتی سنتر* در شکل‌گیری آن، تم و مضمون لیبرالی و اسرائیل‌گرایانه، و خصوصاً جلسه [یا جلسات!؟] پساکنفرانسی آن (که برگزاری‌اش علناً اعلام گردید، اما محتوای آن در پرده‌ی ابهام قرار گرفت)، تلاشی در راستای لیبرالیزه کردن جنبش انقلابی و عدالت‌طلبانه‌ی «نان و آزادی» در شمال آفریقا و کشورهای خاورمیانه- در مقابله با جنبش‌های تازه احیا شده‌ی اسلامی- است که به‌واسطه‌ی خاصه‌ی ایدئولوژیک، اسلامی و اپوزیسیون‌گونه‌شان به‌هرصورت- حامل نوعی از ستیز ضداسرائیلی هستند و هرچه بیشتر به‌قدرت نزدیک می‌شوند، زیر فشار بخش‌های پایینی‌تر جامعه و برای به‌انحراف کشاندن جهت عدالت‌طلبانه‌ی مطالبات آن‌ها- لاقلاً در کوتاه‌مدت- ملزم به‌موضع‌گیری ضداسرائیلی شدیدتری نیز می‌باشند. به‌جز بده و بستان‌های آشکار و پنهانی که گروه‌های اسلامی با آمریکا داشته و دارند؛ اما عمده‌ترین نیرویی که می‌تواند کنش‌های ضداسرائیلی *اخوان المسلمین* و دیگر

هم‌پالگی‌های این جریان را خنثی کند، یک جنبش کارگری-لیبرالی است که به شکل بوروکراتیک و به سبک غربی (گرچه در ابعاد کاریکاتوریک اتحادیه‌ها در اروپا و آمریکا) سازمان یافته باشد.

در آن هنگام که اخوان‌المسلمین هنوز به قدرت سیاسی دست نیافته بودند، حضور سیاسی خود را در عرصه‌ی جامعه از جمله به واسطه‌ی تعرض به قبضه‌ی آنها و سوزاندن کلیساهایشان به نمایش می‌گذاشتند [5]؛ اینک که ابزارهای قدرت سیاسی را نیز در دست گرفته‌اند، چه چاره‌ای جز این دارند که موضع ضد اسرائیلی بگیرند و گام‌هایی (هرچند کوچک و تاکتیکی) به سوی نیروهایی در منطقه بردارند که هستی سیاسی‌شان به ضدیت با اسرائیل بسته است؟ این واقعیتی است که سازمان‌های اطلاعاتی، صاحبان سرمایه‌ها و نهادهای وابسته به دولت‌های غربی (اعم از کارگری و غیرکارگری) از آن مطلع‌اند؛ و چاره‌ی آن را نیز در «لیبرالیزسیون» جنبش کارگری در خاورمیانه (و خصوصاً در مصر) یافته‌اند. بدین ترتیب (یعنی: با کانالیزه کردن جنبش کارگری در جهت سازمان‌یابی لیبرالی-بورژوازی، و با استفاده از الگوهای رایج در غرب)، ضمن این‌که عدالت‌طلبی طبقاتی و آرمان‌گرایی تاریخی طبقه‌ی کارگر در پس ترفندهای پراگماتیستی و منفعت‌طلبانه به عقب رانده می‌شود و بستر رشد اندیشه‌ها، رابطه‌ها و راه‌کارهای کمونیستی هرچه باریک‌تر می‌گردد؛ نیروهای تازه به قدرت رسیده (یعنی: اخوان‌المسلمین و دیگر اسلام‌گرایان) نیز امکان مانور ضد اسرائیلی خود را به طور روزافزونی از دست می‌دهند. شاید در شرایط دیگری چنین تلاش‌هایی بی‌ثمر به نظر می‌رسید؛ اما طوفانی که جنبش انقلابی «نان و آزادی» بر بستر یک بحران اقتصادی فراگیر به‌زیان اکثر دولت‌های منطقه و به ویژه برضد اسرائیل به وجود آورده، تنها از طریق فرونشاندن همین طوفان (یعنی: کانالیزه کردن جنبش کارگری در جهت سازمان‌یابی لیبرالی-بورژوازی با استفاده از الگوها و شیوه‌های رایج در غرب) قابل کنترل است.

گرچه تهاجم نظامی به لیبی و سوریه و (احتمالاً) به ایران توسط ناتو، القاعده و CIA (از یک طرف)، و تدارکات مالی و ارتباطاتی قطر و عربستان سعودی (از طرف دیگر)، سد نسبتاً محکمی در مقابل سقوط یا فروپاشی اسرائیل فراهم آورده است؛ اما حقیقت این است که این غول کثیرالوجهی که به وساطت جنبش انقلابی «نان و آزادی» از شیشه‌ی جادوی تاریخ بیرون پریده است، تنها توسط خود آن به شیشه‌ی جادویی تاریخی‌اش باز خواهد گشت. پس، چاره‌ای جز شمع‌آجین کردن جنبش انقلابی «نان و آزادی» (یعنی: لیبرالیزسیون آن یا سازمان‌یابی لیبرالی-بورژوازی‌اش) توسط تشکل‌های به اصطلاح بین‌المللی نیست. کنفرانس استانبول تلاش فریبنده‌ای در همین راستا بوده و هست؛ و هیچ ابایی هم از نقل قول‌های برگرفته از مانیفست، خواندن سرود انترناسیول و کمونیست‌نمایی به سبک و سیاق کیبوتص‌های اسرائیلی نداشته و ندارد. چرا؟ برای این‌که بورژوازی (به منزله‌ی یک کلیت) علی‌رغم این‌که به خرافاتی‌ترین و منحط‌ترین اشکال ماورائیت‌گرایی و خداآوری و ایده‌آلیسم دامن می‌زند؛ اما برخلاف خرافه‌گرایی و تقدس‌مآبی بسیاری از گروه‌هایی که تحت عنوان چپ و جانب‌داری از طبقه‌ی کارگر، حضور در قدرت سیاسی را به هر قیمتی رؤیا می‌پروراند. آن‌جا که پای هستی یا منافع طبقاتی‌اش در میان باشد، از خرافه (و حتی از مقدسات خویش) دست برمی‌دارد، ماکیاولیستی-ماتریالیستی عمل می‌کند، سرود انترناسیونال می‌خواند، به مارکس آویزان می‌شود و افراد و گروه‌های تابوگرا و تقدس‌مآب

مشروح در سطور بالا را - گاه با جیره و موجب و گاه هم به وسیله‌ی باد انداختن مدیایی در آستین‌شان - به «کار» می‌گیرد تا پس از رفع حاجت روی سرشان سیفون بکشد!؟

خاستگاه تاریخی-اجتماعی و خاصی ایدئولوژیک-اسلامی اخوان‌المسلمین و «جنبش»‌های مشابه که در ضدیت با هرگونه دیگری از اندیشه‌ی دینی و غیردینی و به‌ویژه در ضدیت با یهودیت در قدرت (یعنی: اسرائیل) خودمی‌نمایانند، به‌ابزاری برای احیای آرزوهای برباد رفته‌ی بخشی از بورژوازی و خرده‌بورژوازی (در مصر، تونس و...) تبدیل شده است که در پروسه‌ی پیدایی، استقرار و سلطه‌ی بلامنازع اسرائیل از قدرت سیاسی و سرمایه‌اندوزی دور افتاده بودند. این بخش از بورژوازی با ابراز هم‌سویی با کارگران و زحمت‌کشان فلسطینی و نیز با توسل به‌الگوهای ظاهراً هم‌گون اعتقادی-ایدئولوژیک-اسلامی (از یک طرف) هم‌دردی بخشی از اقشار میانی جامعه و حمایت توده‌ی نسبتاً وسیعی از کارگران و زحمت‌کشان را در کشورهایی مانند مصر و تونس به‌دست آورده و (از طرف دیگر) زیرپای آن بخش‌هایی از بورژوازی را خالی کرده است که در هم‌سویی با اسرائیل به‌نان و نوایی رسیده‌اند.

بدین ترتیب، می‌توان چنین تحلیل کرد و نظر داد که رسالت عمده و نسبتاً ناآشکار کنفرانس استانبول این بوده است که *رابطه‌ی* فوق [یعنی: تعادل و توازن تازه شکل گرفته‌ی اجتماعی-سیاسی-اقتصادی ناشی از فشار انقلابی توده‌های کارگر و زحمت‌کش در خاورمیانه، شمال آفریقا و خصوصاً در مصر و تونس] را به‌کانالی بیندازد که: اولاً در اثر کنش و برهم‌کنش‌های آتی، این جوامع (به‌طورکلی) و طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمت‌کش این کشورها (به‌طور خاص) به‌چپ یا به‌سوی عدالت‌جویی و برابری‌طلبی نچرخند و محدودیت حداکثر درآمد در مقابل حداقل دستمزد را سرلوحه‌ی مطالبات و دیدگاه‌های سیاسی خود قرار ندهند؛ و دوماً تعادل و توازن قوای اجتماعی-سیاسی-اقتصادی در خاورمیانه و شمال آفریقا به‌گونه‌ای شکل بگیرد که تضمین‌کننده‌ی بقای توسعه‌طلبانه‌ی اسرائیل در مقابل معارضین آن باشد، که به‌جز ترقی‌خواهی و انقلابی‌گرایی توده‌های کارگر و زحمت‌کش در فلسطین، جمهوری اسلامی نیز (به‌مثابه‌ی ارتجاعی در مقابل ارتجاع دیگر) یکی از سرسخت‌ترین آن‌هاست.

در این‌جا و در این موقعیت خاص بازهم خورشید زندگی از شرق و از درون پابره‌نه‌ها به‌تابش درآمده است تا به‌پشتیبانی طبقه‌ی کارگر کشورهای غربی کله‌ی سرمایه و نظام سرمایه‌داری را به‌سنگ بکوبد. آیا این بار طبقه‌ی کارگر در اروپا و آمریکا به‌همراه اتحادیه‌هایی که تحت همین عنوان نشست و برخاست می‌کنند، یاری خواهند کرد؟ کنفرانس استانبول درصدد ساختن پاسخ منفی به‌این سؤال است. پس، باید با آن به‌مبارزه برخاست.

با توجه به‌این‌که قبل از برگزاری کنفرانس *لیبر / استارت* در استانبول، ناتو به‌عنوان نیرویی «آزادی‌بخش»، «ضد دیکتاتوری» و دموکراسی‌خواه به‌عرصه‌ی تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه وارد شده بود؛ با توجه به‌تأیید و تأکید این کنفرانس در رابطه با بذره‌ای دموکراسی‌خواهی که از بمب‌افکن‌های ناتو برفراز لیبی پاشیده می‌شد؛ و با توجه

به موضوعات، مباحث و تم این کنفرانس (که پایین‌تر به بعضی از جنبه‌های آن می‌پردازیم)؛ بازهم می‌توان براین تحلیل پای فشرده که وظیفه‌ی اساسی (و طبعاً غیرآشکار) کنفرانس استانبول<sup>۱</sup> ایجاد انحراف در جهت‌گیری‌های طبقاتی و کانالیزه کردن نیروی برخاسته از جنبش انقلابی «نان و آزادی» به سوی جنگ جناح‌های سرمایه در داخل هر یک از کشورهای درگیر، در منطقه‌ی خاورمیانه و در عرصه‌ی جهانی بوده است. راز نام‌گذاری فروکاهنده‌ی جنبش انقلابی «نان و آزادی» به «بهار عربی» و جنبه‌ی به اصطلاح بین‌المللی این کنفرانس همین جنگ جناح‌های سرمایه در عرصه‌های به اصطلاح ملی، در عرصه‌ی منطقه‌ای و در عرصه‌ی جهانی است.

### گزارش از کنفرانس استانبول و موضع‌گیری پرواسرائیلی آن

اریک لی به‌عنوان سرپرست شبکه‌ی اینترنتی *لیبراستارت* و به‌عنوان کسی که مهم‌ترین نقش را (لااقل در جلوی صحنه) در سازمان‌دهی کنفرانس استانبول به‌عهده داشت، مقاله‌ای در سایت *workers liberty* تحت عنوان «کنفرانس جهانی [استانبول] توسط طرفداران "کمپین بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم اسرائیل" صدمه دید»<sup>[6]</sup>، منتشر کرد که بیان‌گر مواضع پرواسرائیلی او و نیز مواضع پرواسرائیلی-غربی کنفرانس استانبول می‌باشد. گرچه ترجمه‌ی کامل این مقاله برای کسانی که به‌زبان انگلیسی‌آشنایی ندارند، مفید است؛ اما در این‌جا تنها بعضی از پاراگراف‌ها و جمله‌های آن را با این‌گونه شماره‌گذاری {00}، در داخل گیومه «» و نیز توضیحاتی که از متن مقاله یا منطق درونی (یعنی: ذات مفهومی) آن اقتباس می‌کنم، عیناً می‌آورم تا ضمن صرفه‌جویی در وقت، تصویر نسبتاً جامعی هم از مقاله‌ی *اریک لی*، *لیبر استارت* و کنفرانس استانبول داده باشم. اگر چشم‌ناظر براین وقایع حقیقت‌بین باشد، تنها با یکی از جمله‌های این مقاله (یعنی: جمله‌ای که با شماره‌ی {1} مشخص شده است) به حقیقت کنفرانس استانبول که بورژوازی است، پی خواهد برد. در غیراینصورت، میخ آهنی هم به‌سنگ یا منافی‌که به‌سنگ تبدیل شده است، فروخواهد رفت؟!

#### {1}

«در فردای روزی که کنفرانس به‌پایان رسید، تعدادی از نمایندگان عرب<sup>۲</sup> از فلسطین، اردن، عراق، بحرین و شمال آفریقا [در استانبول] ماندند تا نشست<sup>۳</sup> بسیار پربار [fruitful very session] با *لیبر استارت* و *سولیداریتی سنتر AFL-CIO* داشته باشند» [تأکیدها از من است].

(1){1} «شمال آفریقا» در این متن چه معنایی دارد؟ آیا نماینده‌هایی از مصر، تونس و غیره هم در این نشست «بسیار پربار» شرکت کرده بودند؟ [؟] یا نه، *اریک لی* (به‌عنوان سرپرست پروژه و شبکه‌ی *لیبر استارت*) با استفاده از عبارت «شمال آفریقا» می‌خواهد چنین وانمود یا القا کند که کسانی از مصر و تونس هم در آن نشست حضور داشتند؟ در هر دو این‌حالت‌ها یا هر حالت ممکن دیگری، این‌گونه ابهام‌گویی‌ها هیچ ربطی به سازمان‌یابی بین‌المللی طبقه‌ی

کارگر، مانیفست کمونیسم و سرود انترناسیونال ندارد که *اریک لی*، *لیبر استارت* و *سولیداریتی سنتر* به عنوان مضمون، افتتاحیه و اختتامیه کنفرانس خود را در آن پنهان می‌کنند. به هر روی و در هر صورت ممکن، این گونه ابهام‌گویی و ابهام‌آفرینی قبل از هر چیز و بیش از هر میزانی از احتمال و امکان حکایت‌گر رنگ و نیرنگ دیپلماتیک و بورژوازی *اریک لی* و کنفرانس استانبول است.

(2){1} محصول یک نشست کارگری «بسیار پُربار با *لیبر استارت* و *سولیداریتی سنتر*» چه می‌تواند باشد [7]؟ آیا این پرباری ربطی هم به منافع آنی یا آتی آن طبقات و نیروهای دارد که درگیر جنبش انقلابی «نان و آزادی» بوده‌اند؟ پاسخ این سؤال قاطعانه منفی است؛ و دلیل آن هم وجود *سولیداریتی سنتر* (به مثابه‌ی طرف مسلط و به اصطلاح سازمان‌دهنده‌ی رابطه) است. سؤال دیگری که در این رابطه به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا *اریک لی* در مورد یک جلسه‌ی «بسیار پربار» قمیز در می‌کند تا زمینه‌ی زد و بندهای بعدی را فراهم کند یا با استفاده از این شیوه می‌خواهد حقیقتی را از دید فعالین صدیق جنبش کارگری پنهان می‌کند؟ گرچه روی این احتمال می‌توان مکث کرد و کنکاش نمود؛ اما منهای چگونگی و جهت این به اصطلاح «پرباری» بسیار، آنچه شایان تذکر است، شیوه‌ی کلی‌گویانه‌ی *اریک لی* است که هرگز نمی‌تواند راه‌گشای هیچ حقیقتی باشد.

(3){1} گرچه هیچ‌گونه اطلاعی از چیستی و چگونگی نشست «بسیار پربار» نمایندگان کارگری عرب [!؟] با *لیبر استارت* و *سولیداریتی سنتر* در استانبول در دست نیست؛ و منهای کلیت بورژوازی این نشست که حضور *سولیداریتی سنتر* (به عنوان طرف مسلط رابطه) یکی از شاخص‌های آن است، احتمال دست‌یابی به جریات آن نیز غیرمحتمل می‌نماید؛ اما سؤال اساسی‌تر این است که مقدمات چنین نشستی کی و کجا شکل گرفت؟ از دو حالت خارج نیست: یا قرار و مدارهای این نشست قبل از شروع کنفرانس گذاشته شده بود؛ و یا طرفین در جریان کنفرانس به توافق رسیدند و قرار نشست پس از کنفرانس را گذاشتند؟ از مجموعه‌ی این احکام، سؤالات و تجزیه‌تحلیل‌ها می‌توان نتایجی روشن و مرتبط به هم گرفت و به احکام قابل بررسی و تحقیقی بیش‌تری نیز دست یافت:

اول) اگر کنفرانس استانبول بستر به وجود آورنده‌ی جلسه‌ی پساکنفرانسی (یعنی: «نشستی بسیار پُربار با *لیبر استارت* و *سولیداریتی سنتر*» نباشد؛ ناگزیر پاساژ انتقالی و اجرایی آن بوده است.

دوم) *سولیداریتی سنتر* بدون شبکه‌ی اینترنتی *لیبر استارت* و مناسباتی که این سایت به اصطلاح کارگری به گرد خود فراهم آورده است، قادر به نفوذ در کشورهای *اریک لی* روی عرب بودن آنها انگشت می‌گذارد، نبود؛ و نمی‌توانست با آنها ارتباط برقرار کند و «نشست بسیار پربار» داشته باشد. بنابراین، *لیبر استارت* و *سولیداریتی سنتر* در رابطه با کشورهای موسوم به عرب که اینک بارزترین شاخص آنها جنبش انقلابی «نان و آزادی» است، اشتراک مساعی دارند و هم‌سو عمل می‌کنند. آشکار است که این هم‌سوئی نمی‌تواند حاصل سوء تفاهم باشد و ربطی به اشتراک ذاتی و وحدت اهداف و منافع نداشته

باشد. پس، هر شخص یا گروهی که با *لیبر استارت* همکاری می‌کند؛ در واقع، به‌طور ضمنی با *سولیداریته سنتر* نیز همکاری کرده است.

سوم) اعم از این‌که قرار و مدارهای پساکنفرانسی در جریان کنفرانس استانبول شکل گرفته باشد یا این کنفرانس صرفاً به‌مثابه‌ی پاساژ انتقالی و اجرایی آن عمل کرده باشد، افشای رابطه بین *لیبر استارت* و *سولیداریته سنتر* یکی از وظایف بی‌چون و چرای فعالین سوسیالیست جنبش کارگری در رابطه‌ی مستقیم با کارگران یا نهادهایی است که آن‌ها را نمایندگی می‌کنند. چراکه *لیبر استارت* با صورتکی ظاهراً مستقل، با خوش‌نامی، با چهره‌ی انترناسیونالیستی و با توسل به‌مانیفست کمونیسم و سرود انترناسیونال<sup>۵</sup> پوشش‌دهنده‌ی همه‌ی کثافت‌کاری‌ها و جنایت‌پیشگی‌های *سولیداریته سنتر* است. بنابراین، اگر گروهی (برای مثال: «اتحاد بین‌المللی...») در کنفرانس استانبول شرکت کند و مثلاً *سولیداریته سنتر* را براساس اعمال گذشته‌اش «افشا» کند؛ در واقع، روی کثافت‌کاری ضدکمونیستی هم‌اکنون این نهاد ضدکارگری سرپوش گذاشته است! چرا؟ برای این‌که توطئه‌ی لیبرالیزاسیون جنبش انقلابی «نان و آزادی» زیر پوشش شبکه‌ی ارتباطات *لیبر استارت* و کنفرانس استانبول دنبال می‌شود و «اتحاد بین‌المللی...» جزیی از هویت‌بخشندگان به‌پیر *استارت* و یکی از تشکیل‌دهندگان کنفرانس استانبول بوده است. خلاصه‌ی کلام این‌که اگر کسانی پیدا شوند که به‌واسطه‌ی ایجاد بستر شکل‌گیری توطئه<sup>۶</sup> بخواهند برعلیه توطئه مبارزه کنند، در صادقانه‌ترین شکل ممکن حماقت خود را به‌تبادل و نمایش گذاشته‌اند.

چهارم) نکته‌ی ظاهراً طنزآلود، اما حقیقتاً دردناک مسئله در این است که جلسه‌ی پساکنفرانسی دقیقاً یک روز بعد از افشاگری «اتحاد بین‌المللی...» در کنفرانس استانبول به‌گونه‌ی «بسیار پربار» به‌بار نشست!؟ این ادعا را باهم نگاه کنیم: «زمانی که ما افشاگری علیه *سولیداریته سنتر* را چه در کارگاه‌های آموزشی مختلف و چه در نشست‌های جانبی شروع کردیم، تعدادی از این تشکل‌ها مشتاقانه از ایده‌های ما استقبال کردند و حتی عده‌ای نیز علیه *سولیداریته سنتر* و اتحادیه‌های دیگری که سیستم بوروکراتیک روی آنها حاکم است موضع گرفتند و از آلترناتیو کارگری و استقلال مالی جنبش طبقه کارگر صحبت می‌کردند» [8].

## {2}

۱- *اریک لی کنفرانس لیبر استارت* در استانبول را «کنفرانس هم‌بستگی جهانی» و یک رویداد فوق‌العاده در ایجاد ملاقات و آشنایی بین «فعالین کارگری اتحادیه‌های مستقل و تازه شکل‌گرفته در کشورهای "بهار عربی"» و هم‌کاران آن‌ها «از اتحادیه‌های جاافتاده در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه» ارزیابی می‌کند. او بدین باور است که هم‌بستگی<sup>۷</sup> در این کنفرانس از چنان استحکامی برخوردار بود که «یکی از فعالین اتحادیه‌ای از کانادا، به‌نام *دریک بلاکادر* (Derek Blackadder)، آن را با عبارت "100 اتحادیه، 30 کشور، یک طبقه" ترسیم می‌کرد». (این شعاری است که «اتحاد بین‌المللی...» هم برای توجیه حضور خویش در این کنفرانس پرواسرائیلی در تبلیغات خویش از آن استفاده می‌کند).

- علی‌رغم این ادعایی که *اریک لی* و همچنین «اتحاد بین‌المللی...» در مورد فضای کنفرانس استانبول پیش می‌کشند؛ اما، آن رویدادی که می‌تواند فضای عمومی کنفرانس استانبول را ترسیم کند و حقیقت آن را به تصویر بکشد، واکنش‌های ضداسرائیلی (و نیز چالش‌های ضد صهیونیستی‌ای) بود که در ابعاد و اشکال متفاوت، به‌طور مکرر و توسط گروه‌بندی‌های گوناگون انجام گرفت. خود *اریک لی* در این مورد می‌نویسد: تنها مسئله‌ای که این رویداد جهانی، کارگری و خارق‌العاده را تحت تأثیر قرار داد، واکنشی «از سوی فعالین ضداسرائیلی بود که می‌خواستند کنفرانس را به هم بریزند و پایه‌های هم‌بستگی در حال شکل‌گیری [بین 100 اتحادیه از 30 کشور] را تضعیف کنند». او می‌افزاید: «اولین نشانه‌ای که همه‌چیز می‌تواند به‌طور وحشتناکی غلط پیش برود، هنگامی نمایان شد که تعدادی از نماینده‌های کارگری از شمال آفریقا در اعتراض به این‌که من طی سخنرانی‌ام از اسرائیل هم (در میان کشورهای دیگر) نام بردم، جلسه را ترک کردند!»؟

- کنفرانس *لیبر/استارت* در استانبول از جنبه‌ی اجرایی به کارگاه‌های گوناگون تقسیم شده بود و «اولین کارگاه آن "لیبر/استارت چیست؟" نام داشت». *اریک لی* در این مورد می‌نویسد: «نخستین مسئله‌ای که از میان شرکت‌کنندگان در این کارگاه [یعنی: کارگاه "لیبر/استارت چیست"] مطرح شد، از طرف یکی از فعالین اتحادیه‌ای فلسطینی بود که می‌خواست در مورد مقاله‌ای که من در سال 2006 نوشته بودم و موضوع آن حمایت از حق دفاع از خود اسرائیل در هنگام تهاجم از سوی ایران -توسط عامل و نماینده خویش (حزب‌الله) بود- به بحث پردازد». او ادامه می‌دهد [به محض پیش کشیدن این بحث]، «دیگران نیز برخاستند تا "اتهامات" مشابهی -مبنی بر این‌که *لیبر/استارت* به نوعی یک پروژه‌ی صهیونیستی است و توسط صهیونیست‌ها فاسد شده است- را تکرار کنند».

- *اریک لی* در مورد پیامدها اتهامات وارده به وی و *لیبر/استارت* در کارگاه "لیبر/استارت چیست" می‌نویسد: «بنا به پیش‌نهاد من، در پایان جلسه یک نشست اضطراری به منظور تلاش برای روشن شدن ابهامات -بین من و نماینده‌های شمال آفریقا- برگزار شد». «در این جلسه به آن‌ها گفتم که ما باز و شفافیت هستیم و من هر سؤال را شرافتمندانه جواب می‌دهم. این جلسه که در ابتدا پرتنش بود، سرانجام به چنان جلسه‌ی پرحاصلی تبدیل شد که من [توانستم] به تک تک شایعات ابلهانه‌ای که طی سال‌ها [برعلیه ما] پراکنده شده بود -مثل این شایعه که *لیبر/استارت* اخبار کارگری فلسطین را منتشر نمی‌کند- پاسخ بدهم. (این شایعه‌ای است که با یک نگاه ساده به وب‌سایت *لیبر/استارت* برطرف می‌گردد)».

(1){2} گزارش *اریک لی* در مورد اعتراضات ضداسرائیلی و نیز ضد صهیونیستی (که از دو نوع و جنس متفاوت هستند و «اتحاد بین‌المللی...» نیز در گزارش‌های تبلیغاتی‌اش هیچ اشاره‌ای -اعم از مثبت یا منفی- به آن‌ها نمی‌کند) به گونه‌ای تنظیم شده است که: اولاً- ضدیت با خاصه‌ی تجاوزگرانه‌ی دولت قومی-دینی-امپریالیستی اسرائیل را عیناً ضدیت با اسرائیل به عنوان یک کشور جا می‌اندازد [ترک جلسه به دلیل نام بردن از کشور اسرائیل (در میان دیگر کشورها) نمونه‌ی آن است]؛ دوماً- مخالفت با موجودیت اسرائیل به عنوان یک کشور را (با استفاده از شیوه‌ی القایی) عیناً ضدیت با مردم یهود و حتی آنتی‌سمیتیسم جا می‌زند (این شیوه‌ی رایجی است که دولت اسرائیل به‌طور سیستماتیک از آن استفاده می‌کند)؛ و سوماً-

مخالفت و موضع اعتراضی نماینده‌های شمال آفریقا - از جمله نماینده‌های مصر و تونس - را با مواضع خودش (که سوسیال دمکراتیک و نیز پرواسرائیلی است)، ناشی از تبلیغات کاذب و شایعه‌پراکنی‌ها القا می‌کند که با گفتگو حل و فصل می‌شود، برطرف می‌گردد و جای خود را به هم‌بستگی می‌دهد! [در ادامه‌ی این نوشته به رابطه *اریک لی* با *هیستادروت* و نیز چگونگی استثمار مضاعف کارگران فلسطینی توسط این تشکل به اصطلاح کارگری (که ریشه‌هایش به دستجات و اقدامات تروریستی برعلیه مردم بومی فلسطین برمی‌گردد) بیش‌تر می‌پردازیم تا در مورد جوهره‌ی حقیقی «شایعات ابلهانه‌ای که طی سال‌ها» برعلیه *لیبر استارت* و *اریک لی* پراکنده‌اند، و «اتحاد بین‌المللی...» نیز در مورد آن سکوت کرده است، مطالعه‌ی عمیق‌تر و واقعی‌تری داشته باشیم].

(2){2} *اریک لی* در مقاله‌ی فوق‌الذکر که در سایت *Workers' Liberty* منتشر کرده، در رابطه با *هیستادروت* (که پایین‌تر مفصلاً به آن می‌پردازیم) و *حزب کارگران سوسیالیست انگلیس* به رهبری *آکس کالینیکوس* (که به جز «اتحاد بین‌المللی...»، بسیاری از دیگر گروه‌هایی که خود را فعال حمایت از مبارزات کارگران در ایران می‌دانند، به امضای حمایتی او افتخار می‌کنند) چنین می‌نویسد: «هم‌چنان‌که کنفرانس روند عادی خود را طی می‌کرد، گروهی از فعالین ضداسرائیلی که توسط یکی از مهاجرین انگلیسی (و عضو *حزب کارگران سوسیالیست* طرفدار *حماس*) رهبری می‌شد، حمله‌ای تمام‌عیار (*a full assault*) به کنفرانس را تدارک دیده بودند. آن‌ها حمله‌ی خود را با توزیع یک "قطع‌نامه" شروع کردند که با حضور نماینده‌ی "راسیست- صهیونیست" *هیستادروت* [در کنفرانس] مخالفت می‌کرد».

- بدون این‌که قصد بررسی مواضع *حزب کارگران سوسیالیست انگلیس* یا نظرات شخص *آکس کالینیکوس* به‌عنوان رهبر نظری-ایدئولوژیک آن حزب - به‌تأیید یا تکذیب - در میان باشد؛ اما تا آن‌جا که من اطلاع دارم «اتحاد بین‌المللی...» تا همین چندی پیش احترام و ارزش فوق‌العاده‌ای برای *کالینیکوس* قائل بود که به‌هرصورت از مناسبات و نظرات سیاسی او (یعنی: *حزب کارگران سوسیالیست انگلیس*) تفکیک‌ناپذیر می‌باشند. باز تا آن‌جا که من اطلاع دارم، همین «اتحاد...» تا همین چندی پیش<sup>۱</sup> از مبارزات مردم فلسطین در مقابل کنش‌ها و نهادهای متنوع‌الشکل دولت اسرائیل - بدون چون و چرا- دفاع می‌کرد. اما اینک نه تنها در مورد حمایت *اریک لی* از *هیستادروت* (که تحت هویت کارگری و با برداشت صهیونیستی و ضدکمونیستی سوسیالیسم کیبوتص<sup>۲</sup> یکی از پایه‌های دولت قومی-دینی-امپریالیستی اسرائیل را تشکیل می‌دهد) سکوت می‌کند، بلکه این سکوت تمکین‌گرایانه را تا آن‌جا ادامه می‌دهد که در مورد توهین و تحقیر به‌حزبی که *کالینیکوس* در رأس آن قرار دارد، نیز ساکت می‌نشیند. تنها مسئله‌ای که می‌تواند راهگشای این سکوت تمکین‌آمیز در مقابل باورها و نظرات «اتحاد...» یا هرگروه و جریان دیگری باشد، بروز دگرگونی در روابط و مناسبات شاکله‌ی آن گروه و جریان است. بنابراین، صرف‌نظر از بررسی جوهره‌ی طبقاتی-تاریخی «اتحاد...»، می‌توان چنین ابراز نظر نمود که علت بروز تحول در این نهاد حمایت‌کننده‌ی مبارزات کارگری در ایران را (همانند هر نهاد اجتماعی دیگر) باید در تحولی جستجو کرد که در مناسبات و روابط آن رخ نموده است. گرچه چپ‌بندی، چگونگی و چرایی چنین تحولی - در صورت لزوم- بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد؛ اما تا همین‌جا هم می‌توان گفت که «اتحاد بین‌المللی» هم در مناسباتش با جریان‌های ایرانی و هم در روابطش با جریان‌های به‌اصطلاح بین‌المللی - از پس

واگشت‌های تدریجی و کمی- یک تحول کیفی و جدی را جهش‌وار از سر گذرانده و به لحاظ ارزشی گامی بسیار بلند به عقب و به سوی بورژوازی غربی برداشته است.

(3){2} / *اریک لی* در ادامه‌ی مظلوم‌نمایی‌هایش اضافه می‌کند که حمله‌ی «عجیب و غریب» (یعنی: ابلهانه) این گروه به دو دلیل نابه‌جا بود. اول، به این دلیل که 5 نفر شهروند اسرائیلی (که یکی از آنها یک زن عرب بود) در این کنفرانس شرکت کرده بودند که هیچ‌یک از آنها نماینده‌ی *هستادروت* نبودند؛ و دوم به این دلیل که کنفرانس *لیبر/استارت* نهادی تصمیم‌ساز نیست، چنانچه هرگز هیچ قطع‌نامه‌ای را مورد بحث قرار نداده و به تصویب نرسانده است.

- مدیرکل کنفرانس استانبول در این‌جا و در این عبارت‌پردازی‌ها، مثل همه‌ی بازی‌گران عرصه‌ی انتزاعی قدرت و سیاست (یعنی: عرصه‌ی بورژوازی این دو قلوهای غیرقابل تفکیک)، فاصله‌ای اساساً غیرقابل عبور و مطلقاً نفوذناپذیر بین نظر و نظریه (از یک طرف)، و برنامه و عمل (از طرف دیگر) می‌کشد تا با تکیه به آن چیزی که علنی (یعنی: نظری) رخ می‌نماید، آن چیزی را پنهان کند که عملاً (یعنی: پنهانی) موضوعیت اجرایی دارد؟! رئیس پروژه‌ی *لیبر/استارت* در ادامه‌ی سخنانش پا را از گلیم عبارت‌پردازی‌های سفسطه‌آمیز فراتر می‌گذارد، و درست همانند شیعیان که درستی احکام‌شان را با واسطه‌ی مظلوم‌نمایی و گذر از صحرای خونین کربلا به اثبات می‌رسانند، به صحرای کربلای مخصوص طرفداران دولت اسرائیل گام می‌گذارد و می‌نویسد: «تقریباً در همین هنگام [یعنی: هم‌زمان با پخش اطلاعیه توسط گروهی که به گفته‌ی *اریک لی* توسط یکی از اعضای «حزب کارگران سوسیالیست طرف‌دار حماس» رهبری می‌شد] بود که شایعات به پرواز درآمد که یک نفر عکسی را با انیفورم نظامی از من پیدا کرده که در اشغال کرانه‌ی باختری شرکت داشته‌ام». بدین ترتیب، نتیجه‌ای که *اریک لی* با پیش کشیدن شایعه‌ی نادرست شرکت او در اشغال نظامی کرانه‌ی باختری القا می‌کند، نادرستی همه‌ی استدلال‌هایی است که در رابطه با مواضع پرو-اسرائیلی او ارائه می‌گردد! به هر روی، *اریک لی* (به عنوان کسی که حقیقتاً کنفرانس استانبول از وجود اجتماعی و مناسبات او جدایی‌ناپذیر است [؟!]) بلافاصله پس از ایجاد تقارن منفی-ذهنی بین شایعه‌ی نادرست حضورش در اشغال کرانه‌ی باختری و این نظر درست که مواضع او پرو-اسرائیلی است، فاتحانه پرچم هم‌بستگی [؟!] کارگری را به دوش می‌گیرد و می‌نویسد: اما «هم‌چنان‌که این‌گونه مسائل ادامه داشت، کنفرانس با جلسات سازنده و در فضایی مسالمت‌آمیز ادامه پیدا کرد»؟! پس، همه‌ی واکنش‌های گوناگون و مختلف‌الجهتی که در سرکوب «اپوزیسیون» [!] اسرائیلی و آنچه *اریک لی* کمپین بایکوت، کاهش سرمایه‌گذاری و محاصره‌ی اقتصادی اسرائیل -BDS- می‌نامد، در جریان بود؛ به واسطه‌ی مواضع و عمل‌کردهای حقیقت‌جویانه و «سوسیالیستی» *اریک لی* و دولت قومی-دینی-امپریالیستی اسرائیل دود شد و به هوا رفت!!! بدین ترتیب است که کنفرانس استانبول به یکی از مهم‌ترین مقاصد از پیش تعیین شده‌اش دست می‌یابد: «اسرائیلی‌ها با مردمی آمیختند که قبلاً هرگز اجازه‌ی گفتگو با آنها را نداشتند؛ در میان این مردم نماینده‌های یک اتحادیه مستقل و غیرقانونی از ایران نیز حضور داشتند». [گرچه *اریک لی* هیچ حرفی در تأیید یا تکذیب شرکت نماینده یا نمایندگان *هیستادروت* در کنفرانس استانبول نمی‌زند، و تا آن‌جا که من نیز اطلاع دارم هیچ منبع دیگری هم در این مورد حرفی نزده است؛ اما، حقیقت این است که فعالیت کارگری در اسرائیل (به واسطه‌ی گستره‌ی نفوذ، قدرت و سابقه‌ی *هیستادروت* که به اولین گروه‌های تروریستی و

تخلیه‌کننده‌ی بومیان فلسطینی در دهه‌ی 20 قرن گذشته نیز برمی‌گردد)، بدون پذیرش نفوذ این شکل مافیایی غیرممکن به نظر می‌رسد و عدم حضور نمایندگان آن در کنفرانس استانبول نیز بعید می‌نماید.

### {3}

اریک لی در ادامه‌ی نوشته‌ی گزارش‌گونه (اما در حقیقت - القای و تبلیغاتی‌اش) می‌نویسد: «کارگاه "پژواک بهار عرب" یکی از جالب‌ترین کارگاه‌هایی بود که در آن سخنران‌های برجسته‌ای از آمریکا، اسرائیل و کردستان عراق در مورد خیزش‌هایی به بحث پرداختند که [گرچه] خارج از جهان عرب اتفاق افتاده است، اما هر یک از آنها از خیزش در مصر و تونس الهام گرفته‌اند». مسؤل پروژه‌ی *لیبر/استارت* پس از بیان این حکم که از دهان نماینده‌هایی بیرون می‌آید که ظاهراً با «صدور دموکراسی» به عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا مخالفتی نداشته‌اند [یعنی: نماینده‌هایی از کردستان عراق، اسرائیل و آمریکا]؛ و براساس اطلاعات در دسترس درست نیز می‌نماید؛ به پاراگراف بعدی خود می‌رود که با توجه به قراین، شواهد و تحلیل‌ها یکی از علل برگزاری این کنفرانس بوده است. این پاراگراف را با هم بخوانیم: «نمایندگان بیش از 10 کشور (و در میان آنها تعدادی هم از کشورهای عرب) در اطاق کوچکی درهم فشرده شده بودند. اما به محض این‌که کارگاه شروع به کار کرد، تعداد انگشت شماری از ترکیه که طرفدار BDS و بایکوت اسرائیل بودند، می‌خواستند بدانند که آیا سخنران اسرائیلی عضو هیستادروت هست یا نه؟»

(1){3} / اریک لی پاراگراف نوشته‌اش را به‌گونه‌ای ادامه می‌دهد و به نتیجه‌ای می‌رساند که ضمن خرید حیثیت کارگری و طبقاتی برای هیستادروت، زمینه‌ی روی‌کرد به *سولیداریتی سنتر* را نیز باز کرده باشد: «من برای تعدیل فضای جلسه و جلوگیری از اختلال در [روند] آن مداخله کردم - و به آن‌ها گفتم هنگامی‌که در اسرائیل زندگی می‌کردم، عضو هیستادروت بودم، و مطمئناً به‌ورود اعضای هیستادروت به [این‌گونه کنفرانس‌ها] خوش‌آمد می‌گوییم!!»

- براساس مقایسه بین عبارات فوق و اظهارات قبلی اریک لی که «تعدادی از نماینده‌های کارگری از شمال آفریقا در اعتراض به این‌که من طی سخنرانی‌ام از اسرائیل هم (در میان کشورهای دیگر) نام بردم، جلسه را ترک کردند»، می‌توان به این واقعیت پی‌برد که در کنفرانس استانبول به‌جز افراد و گروه‌هایی که مطلقاً ضد اسرائیلی بودند، افراد و گروه‌هایی که هم حضور داشتند که برعلیه سازوکارهای دولتی و نیز نهادهای متشکله‌ی دولت اسرائیل مبارزه می‌کنند؛ و باید بین آن‌ها تفاوت کیفی قائل شد. با این وجود، اریک لی نه تنها اشاره‌ای به این تفاوت کیفی بین انواع مبارزه‌ی ضد اسرائیلی نمی‌کند، بلکه می‌کوشد با استفاده از شیوه‌ی القای و مبهم‌گویی هرگونه‌ای از ضدیت با اسرائیل را آنتی‌سمیتیسم جا بزند.

(2){3} حال‌که کنفرانس به‌یکی از نتایج از پیش تعیین شده‌اش دست یافته و به اندازه‌ی کافی هم [!!] برای هیستادروت حیثیت ابتیاع کرده است، می‌توان کراوات‌ها را باز کرد و تغییراتی

هم در لحن کلام وارد نمود[!؟]: «اخلال‌گران با فریادِ سوء استفاده [از جنبش کارگری]، به بیرون [از اطاق] هجوم بردند، و در[،] پشتِ سرِ آنها به هم کوبیده شد. حتی یک نفر عرب هم اطاق را ترک نکرد و بحث به گونه‌ای پُر حاصل ادامه یافت» [تأکیدها از من است]!!

استفاده از واژه‌ی «اخلال‌گران» و انشای جمله‌ی «در[،] پشتِ سرِ آنها به هم کوبیده شد»، با توجه به این‌که پس از وقوع واقعه‌ی اعتراضی و بروز عکس‌العمل عاطفی و احساسی مدون شده است، از خشمی مهار شده صحبت می‌کند که انگیزه‌ی مهار آن مصالح دیپلماتیک است. اگر عامل مهارکننده‌ی بُروز خشم در یک کنفرانس کارگری اختلاف نظر تاکتیکی یا حتی استراتژیک باشد، نتیجه‌ی آن اگر مهربانی و تعقل نباشد، اصولاً خویش‌دارانه خواهد بود و با گذشت‌های شخصی همراه است؛ اما واژه‌ی «اخلال‌گران» و انشای جمله‌ی «در[،] پشتِ سرِ آنها به هم کوبیده شد»، نه تنها فاقد عاطفه‌ای طبقاتی، رهبری‌کننده و معقول است، بلکه در قالب ادبِ ظاهری غیظی عمیق را نیز بیان می‌کند. چرا باید از کسانی که حقانیت هیستادروت را (به‌درست یا غلط) زیر سؤال می‌برند، این‌چنین خشم‌گین بود؟ از دو حالت خارج نیست: یا کسانی‌که این نهاد ظاهراً کارگری را زیر سؤال می‌برند، عامل دولت‌های رقیب (مثلاً حماس یا جمهوری اسلامی) اند، که در این صورت با این سؤال مواجه می‌شویم که چگونه این قبیل افراد و گروه‌ها به یک کنفرانس به اصطلاح کارگری راه یافته‌اند؟ آیا دعوت شده‌اند، یا نه، به کنفرانس نفوذ کرده‌اند؟ اگر دعوت شده‌اند، چرا بدون مطالعه و بررسی دعوت شده‌اند؛ و اگر راه یافته‌اند، تکلیف نماینده‌های آن «اتحادیه مستقل و غیرقانونی از ایران» چه می‌شود؟ اما حالت دیگری هم قابل تصور است: *اریک لی* می‌داند که بنیادهای مادی و معنوی هیستادروت با آنچه او در پسِ آن پنهان شده است (یعنی: جنبش جهانی طبقه‌ی کارگر، مانیفست کمونیسم و سرود انترناسیونال)، هم‌خوانی ندارد؛ و حق (در عام‌ترین مفهومش) با سؤال‌کنندگان است!!

(3){3} *اریک لی* نوشته‌ی سفطسه‌آمیز، پرو-اسرائیلی و درعین حال متظاهر به سادگی‌اش را چنین ادامه می‌دهد: «درحالی‌که ما[!؟] در باره‌ی جنبش *وال استریت*، اعتراضات اجتماعی در اسرائیل و خیزش طولانی 62 روزه در کردستان بحث می‌کردیم، [گروه] *متنفران از اسرائیل (Israel-haters)* با جدیت تمام مشغول پخش اعلامیه‌های دست‌نویس در تمام ساختمان بودند تا بگویند مقدم "هیستادروت راسیست صهیونیست" را خوش‌آمد نمی‌گوییم؛ و به جای نام بردن از فعالین اسرائیلی، مخصوصاً از من نام می‌برند. به محض این‌که یکی از چند شرکت‌کننده‌ی یهودی سعی کرد یکی از اعلامیه‌ها را پاره کند، [فضا] برای لحظه‌ای متشنج شد؛ اما دعوایی رخ نداد» [تأکیدها از من است].

در ابتدای پاراگراف بالا نوشته‌ی *اریک لی* را با صفات «سفطسه‌آمیز»، «پرو-اسرائیلی» و «متظاهر به سادگی» توصیف کردم. آیا این توصیفات ناعادلانه نیست؟ پاسخ، صراحتاً منفی است. چرا؟ برای این‌که:

اولاً- از شعار دادن برعلیه هیستادروت و این تشکل فرضاً کارگری را راسیست و صهیونیست نامیدن تا تنفر از اسرائیل، فاصله‌ی بسیاری است که *اریک لی* بدون هرگونه شاهد و مدرکی طی می‌کند و گروهی را که با حضور نمایندگان هیستادروت در کنفرانس مخالفان، *متنفران از*

*اسرائیل* (Israel-haters) می‌نامد. این جایگزینی وضعیت‌های متفاوت با یکدیگر - اگر پرونده سازی نباشد- نامی جز سفسطه ندارد. به هر روی، اگر مخالفان حضور هیستادروت در کنفرانس ضداسرائیلی بودند، (به قول خود /ریک لی) «به جای نام بردن از فعالین اسرائیلی، مخصوصاً از» او نام نمی‌بردند و به دیگر شرکت‌کنندگان نیز اشاره می‌کردند؟!

دوماً- گرچه نامعقول است، اما به دلایل نامعلومی فرض کنیم که گروه مخالف با حضور هیستادروت در کنفرانس واقعاً از اسرائیل متنفر بودند. حال سؤال این است که مخالفت با و تنفر از اسرائیل چه ربطی به یهودیت و یهودیان دارد که /ریک لی می‌نویسد: «به محض این که یکی از چند شرکت‌کننده یهودی سعی کرد...»؟ اگر کسی را که مقدمتاً ضدیت با هیستادروت را تنفر از اسرائیل جا می‌اندازد تا سپس تنفر از اسرائیل را تنفر از یهودیان و یهودیت القا کند، پرو-اسرائیل نام ندهیم، چه نام مناسب‌تری برای این بازی سفسطه‌آمیز می‌توان پیدا کرد؟

سوماً- چنین به نظر می‌رسد که واژه‌هایی مانند اسرائیل، یهودی، هیستادروت، لیبر استارت و سولیداریتی‌سنتر به نظر /ریک لی مفاهیم مرتبط به یکدیگری را بیان می‌کنند که تداعی‌کننده ی یکدیگر نیز می‌باشند. از همین روست که او ضمن عبارت‌پردازی نقل شده در بالا (که بیان‌کننده دریافت ویژه‌اش به عنوان یک صهیونیست از هم‌گونگی و هم‌سویی این مفاهیم و مناسبات است)؛ در عین حال به واسطه‌ی تظاهر به جانب‌داری‌اش از کارگران به‌سادگی می‌توان مشت‌اش را باز کرد تا انترناسیونالیسم و سوسیالیسم قلابی‌اش را به نمایش گذاشت. باید توجه داشته باشیم که /ریک لی می‌گوید یک «یهودی» تا مخالفت با او را یهودستیزی معرفی کند!؟

#### {4}

/ریک لی قبل از این که مهم‌ترین هدف کنفرانس را در نوشته‌اش [مثلاً] استنتاج کند[!؟] و در واقع- طبیعی جلوه دهد [منظور نشست پساکنفرانسی است که بالاتر، در بند {1} به آن پرداختیم]، از تلاش اخلاگرانه‌ی یکی از فعالین پروحماس در جلسه‌ی نهایی سخن می‌گوید که روی صحنه می‌پرد و ادعا می‌کند که نماینده‌ی «کمیته‌ی سازمان‌دهنده‌ی کنفرانس» است. آخرین استنتاج /ریک لی از جلسه‌ی نهایی کنفرانس (یا نشست ماقبل پساکنفرانسی) در بیان حقیقت کنفرانس استانبول چنین است: «پس از یک یاوه‌سرایی طولانی [از سوی فرد پروحماسی]، نماینده‌ای از شمال آفریقا تقاضای صحبت کرد و برعلیه موضع ضداسرائیلی آن اخلاگر پروحماسی صحبت کرد»!!؟

- /ریک لی پس از این که معیار درستی و حقیقت کنفرانس استانبول را در مخالفت یکی از نمایندگان آفریقای شمالی با یاوه‌گویی‌های یکی از فعالین پروحماس و ضداسرائیلی می‌بیند و ترویج می‌کند تا آگاهانه و به‌طور ضمنی نشان بدهد که مسئله‌ی اساسی این کنفرانس ارتباط با، و لیبرالیزاسیون جنبش انقلابی «نان و آزادی» در خاورمیانه و شمال آفریقا است، درخشان‌ترین برگ حقیقت‌جویانه، عدالت‌طلبانه و انترناسیونالیستی خود را بر زمین می‌کوبد:

«اما سرانجام، تلاش فعالین آنتی‌اسرائیل، که می‌خواستند تلاش تاریخیِ گردهم آوردن بسیاری از اتحادیه‌های کارگری در جهان را تخریب کنند، شکست خورد. تلاش فعالین آنتی‌اسرائیلی برای این کار به‌سادگی نشان داد که طرفداران BDC (به‌مثابه‌ی نیروهای ضدیهود) هیچ علاقه‌ای به عدالت جهانی یا همبستگی جهانی ندارند» [تأکیدها از من است]!!!

▪ با توجه به استدلال‌ها و نتایجی که در بند (3){3} گرفتیم، اگر آخرین پاراگراف نوشته‌ی *اریک لی* را با وضوح هرچه تمام‌تر پرو-اسرائیلی، صهیونیستی و ارتجاعی ارزیابی نکنیم؛ باید جوابی برای این سؤال پیدا کنیم: پس، مرتجعین و صهیونیست‌ها و پرو-اسرائیلی‌ها چه خواصی دارند که *اریک لی* فاقد آن است؟

▪ اما سؤالی که به‌ویژه در این‌جا مطرح است، این است که چرا «اتحاد بین‌المللی...» در گزارش‌های خود به‌زبان فارسی درباره‌ی این ستیز طولانی و چندجانبه سکوت می‌کند؛ و تنها در گزارشی که به‌زبان انگلیسی (با امضای امید رضایی) منتشر کرده، به این موضوع (البته با تظاهر به میان‌داری) مختصراً اشاره می‌کند؟ در این گزارش از یک طرف فعالین *ترک comrades* نامیده می‌شوند؛ و از طرف دیگر حرف‌های *اریک لی* (به‌شکل تعدیل شده، با ارجاع به مقاله‌ی او، و علی‌الخصوص بدون بررسی موقع و موضع طبقاتی *هیستادروت*) تکرار می‌شود!!؟ این بازی مبهم، زشت و غیرکارگری را چگونه باید تحلیل کرد؟

▪ حقیقت این است که «اتحاد بین‌المللی...» وجود و حضور *هیستادروت* در میان اتحادیه‌های تازه تشکیل شده در مصر، تونس و دیگر کشورهای حقیقتاً متأثر از جنبش انقلابی «نان و آزادی» را به‌مثابه‌ی یک اتحادیه کارگری (همانند همه‌ی دیگر اتحادیه‌های کارگری و بدون هرگونه برخورد طبقاتی یا حتی نقادانه) می‌پذیرد؛ و در این مورد حتی از برپا کردن همان گرد و خاکی که در گزارش‌های تبلیغاتی‌اش در رابطه با *سولید/ریتی‌سنتر* راه می‌اندازد -نیز دست می‌کشد؛ و دراز به‌دراز در خدمت مقاصد *اریک لی* (به‌عنوان مدافع *هیستادروت* و کسی که در صدد ایجاد حیثیت و رابطه برای این تشکل مافیایی، بورژوازی و ضدکمونیستی است) قرار می‌گیرد. اگر افراد یا گروه‌هایی چنین تصور یا تبلیغ کنند که رابطه‌ی *سولید/ریتی‌سنتر* و *هیستادروت* همانند رابطه‌ی همه‌ی دیگر اتحادیه‌های رفورمیست و تحت هژمونی بورژوازی است، مشروط به این‌که ریگی به‌کفش نداشته باشند، بیش از هرچیز ساده‌لوحی خود را به‌نمایش گذاشته‌اند؟! *هیستادروت* بسیار ریشه‌ای‌تر از *سولید/ریتی‌سنتر* در رابطه با دولت آمریکا، جزء لاینفکی از طبقه‌ی حاکم و دولت اسرائیل است؛ و طبیعی است که دست در دست *سولید/ریتی‌سنتر* برای مدیریت اندیشه‌ها، نهادها و راه‌کارهای کارگری (به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا) برنامه‌های متعددی دارد که باید به‌اجرا دربیایند. کنفرانس استانبول مقدمه‌ای بود که فعلاً به‌نشست پساکنفرانسی و مخفی انتقال یافته تا در فرصت مناسب و در کنفرانسی دیگر -در سطح علنی- ابزار وجود کند. اگر نیروهای دیگری برعلیه این توطئه‌ی طبقاتی وارد نبرد نشوند، این ابزار وجود -بدون شک- بورژوازی و ضدکمونیستی خواهد بود. از این‌رو، ادامه‌ی این نوشته را به‌بعضی از کارکردها و سوابق *هیستادروت* اختصاص می‌دهیم تا امکان دریافت طبقاتی و تحلیلی را برای فعالین صدیقی که ریگی به‌کفش ندارند، فراهم‌تر کرده باشیم.

## دزدی 2 میلیارد دلاری اسرائیل از کارگران فلسطینی [با هم‌دستی هیستادروت]

اقتصاددان‌های اسرائیلی نشان داده‌اند که این کشور در چهار دهه‌ی گذشته با کسر بیش از 2 میلیارد دلار از دستمزد کارگران فلسطینی داخل اسرائیل، که می‌بایست به حساب مشارکت آن‌ها در استفاده از مزایای رفاهی گذاشته می‌شد، سر آن‌ها را کلاه گذاشته‌اند؛ [چراکه] این حساب هرگز وجود نداشته است.

گزارش جدیدی که در اواخر ژانویه 2010 درباره‌ی این «سرقت دولتی» منتشر شد، می‌گوید این «دزدی» حتی پس از تأسیس تشکیلات خودگردان فلسطین در سال 1994 که قرار بود بخشی از این پول به صندوق مخصوصی بابت [ایجاد رفاه برای] کارگران [فلسطینی] ریخته شود، ادامه یافته است.

براساس اطلاعاتی که توسط مقامات اسرائیلی گردآوری شده، بیش‌ترین بخش این کسورات در پروژه‌های زیربنایی سرزمین‌های فلسطینی سرمایه‌گذاری شده است - منبعی برای یارانه‌های هنگفت دولتی که باید برای شهرک‌سازی [در سرزمین‌های فلسطینی] هزینه شود.

به دنبال کاهش محدودیت ورود به اسرائیل که بنیامین نتانیا هو تحت عنوان «صلح اقتصادی» متعهد شد، تقریباً 50 هزار فلسطینی در کرانه‌ی باختری به کار مشغول شده‌اند که همچنان بخشی از دستمزدشان [به عنوان مشارکت در استفاده از مزایای رفاهی] کسر می‌شود.

گزارش مذکور می‌افزاید هم‌دست این فریب‌کاری، هیستادروت (فدراسیون کارگری اسرائیل) است که ماهیانه مبلغی را به کارگران فلسطینی - حتی به آن‌ها که عنوان عضویت ندارند و در اختلافات کارگری [در مقابل کارفرما] نمایندگی نمی‌شوند - تحمیل می‌کند.

شیر هور (Shir Hever)، اقتصاددان ساکن بیت‌المقدس و یکی از نویسندگان این گزارش، می‌گوید «این یک مورد روشن سرقت در مقیاس وسیع از کارگران فلسطینی است؛ و هیچ دلیلی هم ندارد که دولت اسرائیل بازپرداخت این پول را به تأخیر بیندازد، و یا به حساب [صندوق] رفاه کارگران فلسطینی بازگرداند».

این کسورات از سال 1970 (سه سال پس از اشغال سرزمین‌های فلسطینی‌ها) آغاز شد؛ درست هنگامی که کارگران فلسطینی به تعداد کافی ورود به اسرائیل را شروع کردند و اغلب آن‌ها به عنوان کارگر ساده در بخش کشاورزی یا صنایع ساختمانی استخدام می‌شدند.

کارگران فلسطینی به طور معمول یک‌پنجم از دستمزد ماهانه‌ی خود را به عنوان کسورات از دست می‌دهند؛ که می‌بایست حق بازنشستگی، حقوق بی‌کاری، بیمه از کارافتادگی، حق

اولاد، حق عضویت در اتحادیه، صندوق بازنشستگی، تعطیلات و مرخصی استعلاجی و [نیز] بیمه درمانی را پوشش بدهد. اما واقعیت این است که این کارگران فقط از حقوق ازکارافتاگی (در صورتی که در اثر حادثه‌ی ناشی از کار باشد) و نیز بیمه‌ی بی‌کاری (در صورتی که کارفرما ورشکست شود) برخوردار می‌گردند.

طبق گزارشی که توسط دو گروه [مدافع] حقوق بشر مرکز اطلاعات آلترناتیو و کاولاُفد (Kav La'Oved) تهیه شده، تنها مقدار ناچیزی از کل کسورات از دستمزد کارگران فلسطینی (یعنی: کمتر از 8% آن) در جهت منافع آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. مابقی مخفیانه به وزارت دارایی منتقل می‌گردد.

برآورد سازمان‌های اسرائیلی در مورد این اختلاس و کلاه‌بازی که سر کارگران فلسطینی گذاشته شده است در بُعد و اندازه‌ای که آن‌ها «بسیار محافظه‌کارانه» و حداقل توصیفش می‌کنند به قیمت‌های امروز 2 میلیارد و 250 میلیون دلار است. این مبلغ در حدود 10% از بودجه‌ی سالانه‌ی دولت خودگردان فلسطین است.

نویسندگان این گزارش هم‌چنین یادآور می‌شوند که آن‌ها در محاسبات خود دو گروه از کارگران فلسطینی (آن‌هایی که در شهرک‌های اسرائیلی و نیز کسانی که در اقتصاد سیاه اسرائیل کار می‌کنند) را مستثنی کرده‌اند؛ چراکه به‌دست آوردن این ارقام بسیار مشکل است.

آقای هور می‌گوید حل و فصل این مسئله که آیا [واقعاً] بخش عمده‌ی کسورات کسر شده از دستمزد کارگران -یعنی: آن بخشی که بابت بیمه‌ی ملی کسر شده- غیرقانونی بوده [یا نه] به دادگاه عالی اسرائیل در سال 1991 برمی‌گردد. قضات دادگاه دادخواست اتحادیه پرورش دهندگان گل را پذیرفتند که دولت باید 1/5 میلیون دلار بابت سهم کسورات [از دستمزد کارگران فلسطینی] را به کارگران فلسطینی شاغل در صنایع بازپرداخت کند.

آقای هور می‌افزاید «پس از این که این رویه قضایی واقع گردید، می‌تواند در مورد ادعای [طلب] مابقی کسورات اضافی [نیز] به‌کار گرفته شود».

مشارکت فلسطینی‌ها در نیروی کار اسرائیل در بالاترین حد خویش -مثلاً در اوائل دهه‌ی 1990- چنان بود که یک نفر از هر سه کارگر فلسطینی، به‌کارفرمای اسرائیلی وابسته بود.

دولت اسرائیل با این استدلال که برای تضمین رقابت کارگران اسرائیلی ادامه‌ی این کسورات از [دستمزد کارگران فلسطینی] لازم است، حتی پس از تشکیل تشکیلات خودگردان فلسطین در سال 1994 [بازهم] به‌کاستن از دستمزد کارگران فلسطینی ادامه داد.

به‌هرحال، این گزارش یادآور می‌شود که قرار براین بود که این‌گونه اعمال در پروسه‌ی پیمان اسلو محدود گردد. اسرائیل [در پیمان اسلو] با ایجاد یک «تساوی مالیاتی» -معادل سهم اضافه‌ای که کارگران فلسطینی می‌پردازند- توافق کرد که یک سوم آن باید در یک صندوق ذخیره شود تا بعداً برای کارگران فلسطینی قابل دسترس باشد.

به‌هرروی، بنا به‌گزارش حسابرسی دولتی اسرائیل -یا در واقع، طبق گفته‌ی یک ناظر رسمی این دولت- تنها حدود یک دهم از آن مالیات اضافه‌ای که در سال 2003 از کارگران کسر شده بود، واقعاً به‌صندوق ذخیره‌ی آنها واریز گردید.

وزارت مالیه پذیرفته که بیش‌ترین بخش از این پول [اضافه‌ای که به‌عنوان مالیات] از کارگران فلسطینی اخذ گردیده، تحویل مقامات نظامی در سرزمین‌های اشغالی شده تا صرف «برنامه‌های زیرساختی» شود. خانم هانا زهر مدیر [گروه حقوق بشر] کاو لافد که در تدوین این گزارش شرکت داشته، می‌گوید که او براین باور است که وزارت مالیه -در واقع- به‌ساخت و ساز شهرک‌های غیرقانونی در این سرزمین‌ها اشاره می‌کند.

این گزارش هم‌چنین فدراسیون کارگری اسرائیل -هیستادروت- را به‌شدت زیر انتقاد می‌گیرد و به‌این متهم می‌کند که کارگران فلسطینی را از 1970 تاکنون -حتی هنگامی که عضو اتحادیه محسوب نمی‌شوند- مجبور به‌پرداخت «حق عضویت» ماهانه می‌کند و به «تکه‌ای از سفره‌ی نان» آنها چنگ می‌اندازد [تمام تأکیدها در این بخش که در اصل ترجمه‌ی مقاله‌ای مستقل است، از من است].

با وجود توافقی که در سال 2008 بین هیستادروت و همتای فلسطینی‌اش مبنی بر بازپرداخت حق عضویت‌های [غیرقانونی] صورت گرفت، [اما] فقط 20% آن پرداخت شده و 30 میلیون دلار باقی‌مانده هنوز پرداخت نشده است.

آقای هور می‌گوید هیستادروت -هم‌چنین- درگیر «غارت‌گری» دیگر هم بود. به‌درخواست صنایع ساختمانی اسرائیل، هیستادروت چنین توافق کرده بود که کارگران فلسطینی به‌حساب آموزش مهاجرین یهودی جدیدالورود (که اغلب از شوروی سابق می‌آمدند) دو درصد بیش‌تر مالیات بپردازند.

آقای هور این‌طور ادامه می‌دهد که کارگران فلسطینی به‌این دلیل لازم بودند تا «کمک هزینه‌ی آموزشی کارگرانی را بپردازند که باید جایگزین آنها می‌شدند». این پول‌ها [نه تنها] هرگز برای مقصد تعیین شده مورد استفاده قرار نگرفت، بلکه عمدتاً به‌عنوان کمک هزینه برای خانواده‌ی کارگران اسرائیلی فرستاده شد.

این گزارش، در خصوص استفاده‌ی بدینانه از این وجوه، متذکر می‌شود که پول [مذکور] صرف [تهیه] اجاق‌های سیار برای سربازان اسرائیلی شده است که سال گذشته درگیر حمله به نوار غزه بودند.

وزارت دارایی در واکنش، این گزارش را «نادرست و گمراه‌کننده» خواند، و هیستادروت [نیز] مدعی شد که «سرشار از دروغ» است. با این حال، نه امکان تکذیب ادعاهای این گزارش وجود دارد و نه می‌توان روی آن حساب باز کرد.

آقای هور می‌گوید آن بخش از بدنه‌ی دولت که مسئول اجرای این کسورات هستند (یعنی: دایره‌ی پرداخت‌ها)، در ابتدا حاضر به فاش کردن هیچ‌یک از این ارقام نشد؛ اما بعدها تا اندازه‌ای نرم شدند و برخی آمارها به واسطه‌ی حرف‌های پراکنده‌ی کارکنان آن دایره به دست آمد.

عاصف سعید، یکی از مقامات ارشد وزارت کار در دولت خودگردان فلسطین، می‌گوید دولت خودگردان مشتاق گفتگو درباره‌ی این کسورات بود؛ اما این گفتگو دشوار است، زیرا ارتباطی بین طرفین وجود ندارد.

### هیستادروت در پرتو چند تصویر تاریخی-آماري-مفهومی

**تصویر یکم:** گرچه هیستادروت رسماً در موقعیت یک فدراسیون کارگری در اسرائیل و به‌ویژه در خارج از اسرائیل ظاهر می‌شود؛ اما در واقع، درگیر فعالیت‌های بسیار متنوع تجاری، خدماتی و تولیدی است که این «فدراسیون کارگری» را به یک کارتل گسترده و پیچیده تبدیل می‌کند. تا همین چند سال پیش (یعنی: قبل از خیزش امواج خصوصی‌سازی در اسرائیل) حدود 20 درصد از تولید ناخالص ملی اسرائیل به شرکت‌هایی برمی‌گشت که مستقیماً تحت کنترل هیستادروت قرار داشتند. این فعالیت‌ها از جمله دربرگیرنده‌ی تجارت در کالاهای مصرفی، بنگاه‌های کاریابی، خدمات اعتباری و بانکی، خدمات بهداشتی و درمانی، بیمه‌های اجتماعی، صنعت، مسکن، تولید مواد غذایی، حمل و نقل، راه‌سازی، کشتیرانی، آب و... بودند. علاوه بر این‌ها هیستادروت- در آموزش و پرورش (از مدارس متوسطه گرفته تا مدارس فنی و آموزش بزرگسالان) و نیز انتشار کتاب و روزنامه فعال است. حوزه‌ی قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هیستادروت (به‌مثابه‌ی دولتی در دولت) تا آن‌جا گسترده است که می‌توان تحت عنوان یک مافیای قدرتمند و چندسر از آن نام برد.

**تصویر دوم:** امروزه اعضای هیستادروت به‌جز کسانی که به‌استخدام کارفرما درآمده و نیروی‌کار خود را می‌فروشند و کارگر به‌حساب می‌آیند، کسانی نیز در آن عضویت دارند که خود اشتغال‌اند؛ و در واقع- کاسب یا خرده‌بورژوا محسوب می‌گردند. فراتر از این، حقوق‌بگیران یقه‌سفید، کارمندان ریز و درشت (اعم از نظامی و غیرنظامی)، اعضای کمیوتص‌ها (که تحقیق شکل قومی-دینی سوسیالیسم بورژوایی بر بنیاد کشاورزی است) و نیز کارگران و کارمندانی که در استخدام خود هیستادروت (به‌مثابه‌ی کارفرمای آن‌ها) قرار دارند، در این کارتل چند سر به‌منزله‌ی «اتحادیه کارگری» عضویت دارند! به‌هر روی، براساس آمارهای سال 1989 هیستادروت حدود یک میلیون و ششصد هزار عضو دارد که شامل 85 درصد از کسانی می‌شود که به‌نوعی شرایط عضویت در یک تشکل «کارگری» را دارا می‌باشند. حدود 150 هزار نفر از این تعداد را اعراب ساکن اسرائیل تشکیل می‌دهند. مهم‌ترین نکته در مورد تعداد اعضای هیستادروت این است که نزدیک به 280 هزار نفر از اعضای این تشکل به‌اصطلاح کارگری در استخدام مراکز و واحدهایی قرار دارند که مالکیت آن‌ها به‌خود هیستادروت تعلق دارد. یکی از مهم‌ترین ویژگی هیستادروت در این است که ضمن این‌که بزرگ‌ترین تشکل

کارگری در اسرائیل است؛ در عین حال، بعد از دولت بزرگترین کارفرما و نیز بزرگترین نهاد کار داوطلبانه نیز می‌باشد؟

**تصویر سوم:** حوزه‌های فعالیت هیستادروت نه تنها در اسرائیل منحصر به فرد است؛ بلکه در عرصه‌ی جهانی نیز بی‌همتاست. با توجه به نقشی که هیستادروت در تشکیل ملت و به‌ویژه تشکیل دولت اسرائیل داشته است، گستره‌ی فعالیت‌هایش (به‌مثابه‌ی یک گول هزار دست، فراتر از فعالیت در قالب اتحادیه کارگری یا فعالیت‌های اقتصادی) دربرگیرنده‌ی فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی نظامی و امثالهم نیز می‌شود. مدیریت هیستادروت توسط یک هیئت اجرایی انجام می‌شود که به‌طور غیرمستقیم توسط اعضا انتخاب می‌شوند. بدین ترتیب که: ابتدا کنفرانس هیستادروت «شورای عمومی» و «کمیته‌ی اجرایی» را انتخاب می‌کند؛ و سپس، «کمیته‌ی اجرایی» 43 نفر را به‌عنوان «هیئت اجرایی» برمی‌گزیند که به‌کارهای روزانه‌ی هیستادروت می‌پردازند. به‌هرروی، نباید فراموش کرد که این منتخبین از میان دایره‌ی بسته‌ی «مدیران» و «متخصصین» و «نخبگان»، و نه توده‌های مردم (در عام‌ترین مفهوم آن) برگزیده می‌شوند؛ و اگر گشایشی هم به‌سوی «مردم» داشته باشند، این گشایش شکل ویژه‌ای دارد و در هم‌سویی با سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی دولت اسرائیل<sup>۵</sup> می‌توان بورژوازی-پدرسالارانه و نیز قومی-یهودی-اسرائیلی نام‌گذاری‌اش کرد. حقیقت این است که هیستادروت جزء لاینفک دولت در اسرائیل و در موارد بسیاری عنصر پایه‌ای آن نیز به‌حساب می‌آید؛ و به‌جرات می‌توان چنین اظهار نظر کرد که هیچ تصمیمی در دستگاه‌های دولتی اسرائیل بدون حضور و نفوذ و نظر هیستادروت به‌مرحله‌ی اجرا نخواهد رسید. درهم‌تنیدگی سازوکار سرمایه و دولت در اسرائیل با هیستادروت تا جایی است که فرض امحای آن معنای دیگری جز حتم امحای دولت، سرمایه و جامعه‌ی اسرائیل به‌عنوان یک کشور ندارد.

**تصویر چهارم:** اگر صهیونیسم را جنبشی سیاسی-قومی با مضمون راسیستی تعریف کنیم که در اواخر قرن 19 شکل گرفت و عمده‌ترین هدف آن تشکیل کشوری خاص و به‌اصطلاح مستقل برای یهودیان همه‌ی جهان بود، هیستادروت نه تنها یکی از اجراکنندگان همیشگی این ایده طی 80 سال گذشته بوده است، بلکه برای سال‌ها (به‌ویژه قبل از تشکیل دولت اسرائیل) در مرکز این جنبش نیز قرار داشت. این حقیقت برای هیچ محقق پوشیده نیست و هیچ‌یک از سیاستمداران و صاحبان قدرت در اسرائیل (و از جمله مسئولان هیستادروت نیز) آن را تکذیب نمی‌کنند. به‌عبارت دیگر، هیستادروت از اولین نهادهایی بود که برای تحقق ایده‌ی دولت یهودی یا به‌عرصه‌ی حیات گذاشت و وجودش از وجود دولت اسرائیل لاینفک است. منهای این که صهیونیسم را ارتجاعی، مترقی یا انقلابی بدانیم، حقیقت این است که امروزه روز در اغلب قریب به‌مطلق موارد<sup>۶</sup> واژه‌های «یهود»، «اسرائیل» و «هیستادروت» (گرچه با تعبیرهای گوناگون و گاه متناقض، اما) تداعی‌کننده‌ی یکدیگراند و در حقیقت<sup>۷</sup> این واژه‌ها ابعاد متشکله‌ی یک واقعیت حجمی و سه بعدی را به‌نام صهیونیسم تشکیل می‌دهند. به‌هرروی،

بن‌گوریون [12] و گلد/امیر از جدی‌ترین جنگجویان (یا در واقع: از نخستین تروریست‌های) تشکیل‌دهنده‌ی دولت یهود و از نخستین مقامات دولت اسرائیل، در عین‌حال از مسؤلان برجسته‌ی هیستادروت نیز بوده‌اند.

**تصویر پنجم:** گرچه صهیونیسم<sup>۱</sup> تعابیر گوناگونی (از مارکسیستی و تروتسکیستی و سوسیالیستی تا لیبرالی و نئولیبرالی و دینی و غیره) دارد، و ده‌ها جلد کتاب و صدها مقاله و رساله در بیان این تعابیر به‌نگارش درآمده و قابل دست‌یابی است؛ اما از آن‌جاکه وراى تعابیرها و نوشته‌ها و توجیهاتی که از آن‌ها می‌شود، حقیقتِ آرمان‌ها، ریشه‌ی وجودی، آرزوهای آتی و نیز توجیه معنوی‌اش را از گذشته، از قومیت، از تبیین دینی و از کتاب‌های به‌اصطلاح مقدس می‌گیرد، به‌لحاظ نظری واپس‌گرا و ارتجاعی است؛ و تاریخ وجودی اسرائیل نیز (به‌مثابه‌ی یک دولت قومی-دینی-امپریالیستی) و همچنین به‌منزله‌ی عینیتِ صهیونیسم<sup>۲</sup> عینیت این ارتجاعی بودن و واپس‌گرایی را به‌اثبات می‌رساند. گرچه تفاوت‌های فراوانی بین ساختار سیاسی و پیشرفت‌های تکنولوژیکِ دولت اسرائیل و جمهوری اسلامی، و نیز شیوه‌ی گذران مردم این دو کشور وجود دارد؛ اما به‌لحاظ تبادل ارزشی در سطح جهان<sup>۳</sup> و نیز جوهره‌ی واپس‌گرایی در منطقه‌ی خاورمیانه دو روی سکه‌ی واحدی را به‌نمایش می‌گذارند.

**تصویر ششم:** هیستادروت که قبل از تشکیل دولت اسرائیل در سال 1948 یکی از مهم‌ترین نهادهایی بود که یهودیان را به‌مهاجرت به‌فلسطین ترغیب می‌کرد و پس از تشکیل این دولت نیز بخشی از ارگان‌ها و کارکنان خود را به‌دولت تازه تشکیل شده‌ی یهودی سپرد، در سال‌های اخیر (تحت تأثیر امواج خصوصی‌سازی در کشورهای مختلف) و به‌واسطه‌ی رفع نگرانی‌های دولت اسرائیل<sup>۴</sup> بخش نه‌چندان مهمی از دارایی‌های خود را به‌بخش خصوصی فروخته است. در این‌جا بهتر است که نگاهی مختصر و شبه‌کرونولوژیک به‌این شکل دولت‌ساز و شبه‌دولتی داشته باشیم تا بتوانیم تصویر روشن‌تری از آن ترسیم کنیم:

- هیستادروت به‌واسطه‌ی به‌هم پیوستن دو گروه به‌نام‌های Ahdut HaAvodah و HaPoale HaTzair در سال 1920 و در میان یهودیان در فلسطین تشکیل شد. نام کامل آن «فدراسیون کارگران عبری در سرزمین اسرائیل» بود؛ و بن‌گوریون اولین دبیرکل‌اش. نقش هیستادروت در دهه‌ی 1920 به‌جز ترغیب و تشویق یهودیان به‌مهاجرت به‌فلسطین، کمک به‌توسعه‌ی اقتصاد یهود در فلسطین و تحت قیمومیت بریتانیا نیز بود. با این هدف بود که هیستادروت در سال 1921 «بانک کارگران» (Hapoalim) را تأسیس و دو سال بعد نیز «شرکت یا فدراسیون تعاونی کارگران» (Hevrat Ovdim) را برپا نمود. این بانک به‌همراه دیگر مؤسسات مالی - به‌مثابه‌ی شرکت‌های مادر و با نگاهی شبه‌تعاونی - پایه‌ای شدند تا طیف وسیع شرکت‌های غول‌آسای اقتصادی هیستادروت براساس آن تشکیل گردد.

- در سال 1927، زمانی که سوله بنه (Boneh Sole) گروه صنعتی ساختمان‌سازی هیستادروت برای اولین بار ورشکست شد، اهمیت حفظ سرمایه به‌واسطه سود و رقابت در

مؤسسات متعلق به هیستادروت جایگزین دیدگاه تعاون‌گرایی شبه سوسیالیستی شد. از اواخر دهه 1920 به بعد، شرکت‌های اقتصادی تحت مالکیت هیستادروت به منظور پرهیز از اتکا به منابع مالی خارجی به سمت انباشت و تمرکز سرمایه بیشتر راهبر گردیدند. بدین ترتیب بود که سوله بنه به بزرگ‌ترین شرکت ساختمان‌سازی قبل از تشکیل دولت اسرائیل تبدیل گردید؛ و به عنوان شرکت مادر، شرکت‌هایی مانند کور Koor و کارخانه‌های دیگری (مانند کارخانه‌ی شیشه‌گری فینیشا Phoenicia، کارخانه‌ی ولکان Vulcan و غیره) را به عنوان زیرمجموعه‌ی خویش به تملک و کنترل درآورد. این سیاست (یعنی: استقلال مالی براساس قوانین حرکت سرمایه) تا دهه‌ی 1980 که مشکلات مالی در بدنه‌ی هیستادروت نمایان شد، موفقیت‌های بسیاری را برای این غول هزار سر که در قالب «فدراسیون کارگری» چهره می‌گشاید، در برداشت.

▪ در سال 1930 تعاونی خرده‌فروشی‌های هامشبر (Hamashbir)، شرکت بیمه هسنا (Hasneh) در «شرکت یا فدراسیون تعاونی کارگران» هروت آودین (Hevrat Ovdim) ادغام شدند؛ و بدین ترتیب، هیستادروت در عین حال که ساختار و عنوان یک فدراسیون کارگری را داشت، همچنین به یک کارفرمای بزرگ نیز تبدیل گردید. در واقع، ساختار اتحادیه‌ای هیستادروت (نه جوهره و جانمایه آن) از دهه‌ی 1920 تا دهه‌ی 1980 به لحاظ فرم تقریباً بدون تغییر ماند؛ اما نگرش نسبت به سود و اخراج کارگران تحول مداومی را پشت سر گذاشت که هرچه بیشتر پراگماتیستی و هرچه کمتر تعاونی و کارگری بود.

▪ در طول دهه‌ی 1980 [یعنی: در تقارن با آغاز رکود اقتصادی در آمریکا که با بعضی از نوسانات 4 سال ادامه داشت؛ و هم‌زمان با بروز بحران بدهی‌ها در آمریکای لاتین (مانند برزیل، آرژانتین و مکزیک و دیگر کشورهای در حال توسعه)؛ و نیز متأثر از گردش به راست بورژوازی که توسط تاچر و ریگان نمایندگی می‌شد و همچنین ترکیدن پوسته‌ی بوروکراسی مافیایی بسیاری از اتحادیه‌ها که زیر تعاونی‌گرایی پنهان شده بودند] بسیاری از شرکت‌ها و مؤسسات وابسته به هیستادروت دچار مشکلات مالی جدی شدند. این مشکلات مالی به سرعت همه‌ی گستره‌های اقتصادی و تجاری هیستادروت (اعم از بانکی، تولیدی، خدماتی و امور مربوط به کمیوتص‌ها) را فراگرفت؛ و دولت را به تأمین مالی در رابطه با واحد و حوزه‌های بحرانی‌اش فراخواند. دولت ضمن تأمین مالی این واحدها، هیستادروت را وادار کرد تا در مدیریت آن واحد و نیز سیستم کلی خود تغییراتی به وجود بیاورد. اما، این باور هنوز به قوت خود باقی است که هیستادروت می‌تواند از طریق خرید سهام این شرکت‌ها کنترل آن‌ها را دوباره‌ی به دست بیاورد.

▪ بعد از بروز مشکلات مالی فوق‌الذکر موقعیت هیستادروت در داخل اسرائیل و در مقایسه با دستگاه‌ها و نیز کلیت دولت (هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی) تضعیف گردید. هیستادروت که به عنوان یک تشکل تعاونی‌گرا و دولت‌ساز هویت داشت، پس از بروز مشکلات مالی در واحدهای تحت کنترل خود نه تنها پایگاه مردمی‌اش را به دلیل ناتوانی در سازمان‌دهی یک اقتصاد اجتماعی (که وعده‌اش را داده بود) تا اندازه‌ی دست داد، بلکه با تسلط احزاب راست در کنست [پارلمان اسرائیل] بین سال‌های 1977 تا 1992 از جنبه‌ی سیاسی نیز تحت فشار بسیار زیادی قرار گرفت. از این مقطع [یعنی: پس از بروز مشکلات در

سامانه‌ی مالی شرکت‌های تحت کنترل هیستادروت] بود که حزب کارگر [یعنی: حزب سوسیال دمکرات اسرائیل که ضمن دارا بودن خاصه‌ی صهیونیستی، عمدتاً توسط خود هیستادروت برپا گردیده بود] از بوروکراسی این به اصطلاح فدراسیون کارگری کنار کشید و به عنوان یک عامل منفی انتخاباتی از آن فاصله گرفت. بدین ترتیب بود که هیستادروت از دولتی در درون دولت یا از تشکیلی دولت‌ساز به نهادی تبدیل گردید که می‌بایست به کفالت دولت‌های متشکل از احزاب کارگر، لیکود یا ائتلافی از آنها تن بدهد.

**تصویر هفتم:** گرچه ایده‌ی تشکیل یک کشور یا دولت قومی-دینی در قرن بیستم از هر جنبه‌ای که مورر بررسی قرار بگیرد، به هر شکل و عنوانی که عملاً سازمان بیابد و در پس هر آرزو و آرمانی (اعم از ترقی‌خواه یا انقلابی) که پنهان شود، ارتجاعی است؛ اما از آنجاکه هیستادروت در تحقق آرزوها و اهداف صهیونیستی‌اش [یعنی: ترغیب و تشویق یهودیان کشورهای مختلف به مهاجرت به فلسطین در راستای ایجاد بورژوازی و نیز سرزمین یهود] از مقوله‌ی تعاون نیز استفاده می‌کرد، مجبور بود که حداقل زندگی را برای کارگران یهودی و مهاجر به فلسطین (و به ویژه آن‌هایی را که از کشورهای اروپایی و آمریکایی مهاجرت می‌کردند) تأمین کند. این «اجبار» یا پرده‌ی سوسیالیست‌نمایانه و به اصطلاح کارگری و تعاون‌گرا با بروز هم‌زمان رکود سیکلیک در ایالات متحده‌ی آمریکا، بحران بدهی‌ها در آمریکای لاتین و خصوصاً با چرخش به راست دولت‌های اروپای غربی و نیز دولت‌های موسوم به دولت رفاه، از هم دریده شد؛ و هیستادروت به‌طور فزاینده‌ای به یکی از عوامل طبقه‌ی حاکم و دولت در اسرائیل (و در واقع) به بازوی کارگری این دولت در داخل و خارج تبدیل گردید. طبیعی است که یکی از مهم‌ترین (یا به عبارت دقیق‌تر: مهم‌ترین) وظیفه‌ی این بازوی کارگری طبقه‌ی سرمایه‌داری اسرائیل (در خارج از این کشور) باید ایجاد تشکلهای کارگری و گرایش‌های هم‌سو با خویش در دفاع از بقای سلطه‌طلبانه و امپریالیستی اسرائیل خصوصاً در خاورمیانه و آفریقا باشد!

توننی گرینشتاین (Tony Greenstein) در مقاله‌ی «هیستادروت: اتحادیه کارگری راسیست-اسرائیلی» مندرج در سایت (انتفاضة الکترونیکی) می‌نویسد: «هیستادروت به لحاظ سیاسی، به منزله‌ی بازوی خارجی اسرائیل و آمریکا عمل می‌کند. در سال 1958 بنیاد بین‌المللی برای توسعه (Institute for Development International) و تعاون و مطالعات کارگری (Co-operation and Labor Studies) به منزله‌ی ابزاری برای پیش‌برد منافع غرب در جهان سوم تأسیس گردید. نیمی از فارغ‌التحصیلان این مؤسسه از آفریقا و بیش از 40 درصد آن از آسیا می‌آمدند. و هیستادروت در سال 1960 بنیاد آفریقا-آسیایی برای مطالعات کارگری و تعاون را شکل داد که توسط CIA و از طریق AFL-CIO (فدراسیون آمریکایی کار-کنگره سازمان‌های صنعتی) پایه‌گذاری شده بود. این بنیاد به نمایندگی از آمریکا و در کشورهای آفریقایی (مانند: زئیر و کنیا) عمل می‌کند.

توننی گرینشتاین در پاراگراف بعدی نوشته‌ی خود به نقل از سیانیدی تایمز رویو (15 آوریل 1984) می‌نویسد: «حتی دست راستی‌ترین اتحادیه‌های کارگری سوسیال دمکرات با

آپارتهاید [در آفریقای جنوبی] مخالفت می‌کردند. هیستادروت نمونه‌ی منحصر به‌فردی بود که فعالانه با دولت آفریقای جنوبی همکاری می‌کرد. 51 درصد کمپانی فولاد/نیکور - که برای نیروهای مسلح آفریقای جنوبی آهن تهیه می‌کرد- متعلق به هیستادروت و 49 درصد آن به شرکت فولاد آفریقای جنوبی تعلق داشت. فولاد نیمه‌تمام را با کشتی از اسرائیل به آفریقای جنوبی حمل می‌کردند تا دولت آپارتهاید بتواند از تعرفه‌های گمرکی [و محدود کننده] فرار کند».

گرینشتاین در مورد رابطه‌ی هیستادروت با دولت آپارتهاید در آفریقای جنوبی چنین ادامه می‌دهد: «شرکت‌های دیگر هیستادروت (برای مثال، تادیرین و سلطان) به‌طور مساوی [و شانه به‌شانه] با دولت آفریقای جنوبی در تهیه تسلیحات همکاری می‌کردند. هیستادروت هم‌چنین کمک کرد تا یک دیوار (با استفاده از سیم خاردار و متصل به‌برق) بین آفریقای جنوبی با نامیبیا و دیگر همسایه‌هایش به‌منظور دور ساختن چریک‌ها ساخته شود. این دیوار پیش‌درآمدی برای ساختن دیوار کرانه‌ی باختری بود». او می‌افزاید: «با همه‌ی این احوال، مردم شوکه شدند وقتی هیستادروت از حمله‌ی ارتش اسرائیل به‌غزه حمایت کرد و گفت: «اسرائیل برای دفاع از خود هیچ چاره‌ای جز پاسخ [نظامی] به‌تجاوز و حملات مکرر - به‌مثابه‌ی عمل مقابله به‌مثل- ندارد»».

**تصویر هشتم:** بروز جنبش انقلابی «نان و آزادی» به‌واسطه‌ی پایه‌های کارگری و مردمی‌اش موجب نگرانی دولت اسرائیل شده و این دولت را در منطقه‌ی خاورمیانه به‌شدت فعال کرده است. از این‌رو -با توجه به‌اطلاعات و تحلیل‌هایی که تا این‌جا (در متن یا در پانوشته‌ها) ارائه کردیم- می‌توان موجودیت لیبر استارت، شخص اریک لی و کنفرانس استانبول را در راستای منافع اسرائیل [که از وجود توسعه‌طلبانه‌ی آن جدا نیست] مورد بررسی قرار داد؛ و کنفرانس استانبول را -به‌ویژه- واکنشی مجموعاً ضدانقلابی در برابر کنش‌های انقلابی برآورد نمود. «اتحاد بین‌المللی...» می‌رود تا به‌بازچه‌ی دست این تحرک تبدیل شود.

جان و روح لیبر استارت و هم‌چنین جان روح کنفرانس استانبول شخص اریک لی و شبکه‌ی تحت کنترل اوست. از طرف دیگر، جان و روح اریک لی و به‌ظن بسیار قوی جان و روح شبکه‌ای که تحت کنترل اوست -نیز- به‌هیستادروت ختم می‌شود. بنابراین، کنفرانس استانبول (در عام‌ترین رابطه‌ی ممکن و با چشم‌پوشی از هرگونه توطئه‌ای) کنفرانس هیستادروت برای لیبرالیزسیون و نیز اسرائیل‌لازیزاسیون جنبش انقلابی «نان و آزادی» بوده است.

به‌عنوان گام قبل از نتیجه‌گیری که بسیار ساده و مختصر خواهد بود، باید دوباره به‌مقاله‌ی تونی گرینشتاین در سایت (انتفاضه الکترونیکی) و نقل قول‌هایی که او می‌آورد، مراجعه کنیم تا ماهیت هیستادروت را بیش‌تر دریابیم:

{همان‌طور که گلد/ مایر، نخست وزیر سابق اسرائیل، اظهار داشت: «آن‌گاه [سال 1928] من به‌کمیته‌ی اجرایی هیستادروت منصوب شدم، [منظورم] هنگامی است که این اتحادیه کارگری بزرگ<sup>۹</sup> هنوز یک سازمان اتحادیه‌ای و کارگری نبود. هیستادروت [در آن هنگام] یک

آژانس استعماری عظیم بود». *پنہس لاوون* (Pinhas Lavon) به عنوان دبیرکل هیستادروت، در سال 1960 از این هم فراتر می‌رود و آن را چنین توصیف می‌کند: «یک سازمان عمومی برخاسته از هسته‌ی خویش... این یک اتحادیه کارگری نیست». اولین نخست وزیر اسرائیل *بن‌گوریون* می‌گوید «شک دارم که» بدون هیستادروت «می‌توانستیم به دولت [اسرائیل] دست یابیم».

## به‌جای نتیجه

«اتحاد بین‌المللی...» در مقابل نقدهایی که به‌حضور 3 تن از نمایندگان‌اش در کنفرانس صهیونیستی-کارگری استانبول و جای‌گیری‌اش در کنار *سولید/ریتی‌سنتر* نوشته شده، به‌جای پاسخ و استدلال کمونیستی (که حاصل بررسی علمی-تعقلی روندهای مبارزه‌ی طبقاتی<sup>۵</sup> در راستای گام‌های معین و ممکن است)؛ به تبلیغات ضمنی روی‌آور شد، انگشت تأکیدش را روی سرود انترناسیونال گذاشت (که در پایان کنفرانس مذکور به‌طور دست‌جمعی خوانده شد)؛ و به‌طور مکرر از تلاش تبلیغاتی‌اش در این کنفرانس و برعلیه *سولید/ریتی‌سنتر* سخن‌پراکنی کرد.

در مورد تلاش تبلیغاتی «اتحاد...» برعلیه *سولید/ریتی‌سنتر* [!] به‌اندازه‌ی کافی (و از جمله در مدخل همین نوشته) بررسی و استدلال شده است؛ از این‌رو، اگر گوشی حقیقت‌شنو و چشمی واقعیت‌بین وجود داشته باشد، استدلال‌های تاکنونی به‌اندازه‌ی کافی راه‌گشاست. پس، در این‌جا می‌بایست چند کلامی در مورد امکان و پیشینه‌ی سوء استفاده از سرود انترناسیونال داشته باشیم تا به‌وظیفه‌ی کارگری، کمونیستی و طبقاتی خود در رابطه با «اتحاد بین‌المللی...» عمل کرده باشیم.

هنگامی‌که *گوستاو نوسکه* [13] در سخنرانی پرشور و حرارت خویش در سال 1924 کمونیست‌ها و کارگران متشکل در شوراهای انقلابی برلین در ژانویه 1919 را اراذل و اوباش می‌خواند و کشتار آن‌ها را (و از جمله قتل فجیع *رزا لوکزامبورگ* و *کارل لیبکنشت*) در برقراری نظم توجیه می‌کرد، نه تنها از خواندن و شنیدن سرد انترناسیونال دست برداشته بود، بلکه به‌عنوان یک سوسیال دمکرات میانه سرود انترناسیونال را زمینه‌ی مناسبی برای سخنرانی‌اش نیز می‌دانست. روی عبارت داخل پرانتز کلیک کنید تا سخنرانی نوسکه را با بک‌گراند سرود انترناسیونال بشنوید: (برخیز ای داغ لعنت خورده!!!)

طبیعی است که اگر فریبی در میان باشد (که همه‌ی قرائین، شواهد و اطلاعات از وجود آن حکایت می‌کنند)، کلیه «رسانه‌هایی که در این ارتباط با «اتحاد بین‌المللی...» همکاری و هم‌گامی کرده‌اند، در ایجاد فضای فریب و تبدیل راه‌کارهای برخاسته از پتانسیل مبارزه‌ی طبقاتی به راه‌کارهای برخاسته از برنامه‌ی رژیم‌چنج امپریالیستی آمریکا و اروپا نقش «آفرین» بوده‌اند!؟

عباس فرد - لاهه - هیجدهم نوزدهم 2012 (پنج‌شنبه 29 دی 1390)

info@omied.de

fard.abbas@yahoo.com

## پانوشتها:

[1] <http://www.omied.de/2010-05-25-13-27-05/item/383> -نامه‌ی-سرگشاده-  
به‌دوستانم-در-اتحاد-بین‌المللی-حمایت-از-کارگران.html

[2] <http://www.omied.de/issues/item/394-af-lab-all-2011.html>

[3] <http://www.nashr.eu/sdaha/paltak/s.htm>

[4] <http://www.omied.de/2010-05-25-13-27-05/item/405-2012-01-bs-alghaedeh-usa.html>

[5] گزارش شاهدان عینی در رابطه با وضعیت مسیحیان مصری (یعنی: قبطی‌ها) حاکی از مهاجرت گسترده‌ی آن‌ها به آمریکا، کانادا و استرالیا است. از این مشاهدات چنین برمی‌آید که مسیحیان در مصر -در مقایسه با مسلمان‌ها- از تحصیلات بیشتر و تخصص بالاتری برخوردارند و جایگاه طبقاتی‌شان -به نسبت مسلمان‌ها- بیش‌تر به طبقه‌ی به اصطلاح متوسط برمی‌گردد تا جزیی از دو طبقه‌ی عمده‌ی فروشندگان و خریداران نیروی کار باشند. امتیاز تحصیلات و تخصص این اقلیت 10 تا 15 درصدی در مصر، این امکان را برای آن‌ها فراهم کرده که با مهاجرت گسترده و سیستماتیک بر علیه فشار اسلام‌گرایان تندرو (که پس از وقوع جنبش انقلابی «نان و آزادی» ابراز وجود سیاسی و اجتماعی علنی می‌کنند) اعتراض کنند. اما این اعتراض در عین حال متخصصین و میوه‌های بسیار ارزانی هم برای سرمایه‌داری غرب به حساب می‌آید.

آیا آزار و اذیت مسیحیان در مصر یک پروژه‌ی حساب شده است؛ یا تنها به عنوان تبعات منفی جنبش انقلابی «نان و آزادی» باید از آن نام برد؟

[6] <http://www.workersliberty.org/story/2011/11/23/global-labour-conference-harmed-pro-bds-campaign>

[7] برای آشنایی بیشتر با *سولید/ریتی‌سنتر* از جمله می‌توان به لینک‌های زیر مراجعه کرد:

<http://www.hafteh.de/?p=24707>

<http://www.hafteh.de/?p=3655>

<http://www.etehadbinalmelali.com/sediegh.html> [8]

<http://omied.de/component/k2/item/400-2011-12-nikoravan-hoshiari-kargari.html> [9]

[10] این بخش از نوشته (یعنی: قسمتی که با تیتیر «افشای 40 سال فریب» مشخص شده است) تماماً ترجمه‌ی مقاله‌ای از *جوناتان کوک* (JONATHAN COOK)، در نشریه *کانترپانچ*، است. کوک نویسنده و روزنامه‌نگار مقیم ناصره (در اسرائیل) است. برای دیدن اصل مقاله به‌لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.counterpunch.org/2010/02/05/israel-stole-2-billion-from-palestinian-workers/>

[11] با توجه به این که مسؤلیت داده‌ها و تحلیل‌هایی که در متن آمده، تماماً به‌عهده‌ی من است؛ منابعی را که به‌آنها مراجعه کرده و از آنها ایده، مفهوم یا جملاتی را درباره‌ی هیستادروت یا ریشه‌های نظری‌عملی آن برداشته‌ام، به‌شرح زیر می‌آورم تا امکان بررسی وسیع‌تر برای خواننده‌ی کنجکاو فراهم باشد:

<http://www.parsianforum.com/showthread.php/124666-page2/>-یهودیت

<http://zamane.info/1390/05/%D8%A7%D8%B2-%C2%AB%DA%A9%D8%A7%D8%B1%C2%BB-%D8%AA%D8%A7-%C2%AB%D9%84%DB%8C%DA%A9%D9%88%D8%AF%C2%BB>

<http://www.encyclopedia.com/topic/Histadrut.aspx>

[/http://ilo-mirror.library.cornell.edu/public/english/bureau/inst/papers/1999/dp104](http://ilo-mirror.library.cornell.edu/public/english/bureau/inst/papers/1999/dp104)

<http://i-cias.com/e.o/histadrut.htm>

[http://www.histadrut.org.il/index.php?page\\_id=1801](http://www.histadrut.org.il/index.php?page_id=1801)

<http://www.mongabay.com/history/israel/israel-histadrut.html>

<http://electronicintifada.net/content/histadrut-israels-racist-trade-union/8121>

<http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/History/histadrut.html>

[12] مطلب زیر را از این لینک برداشته و با تکیه به منابع بالا تعییراتی در آن داده‌ام: (بن‌گوریون یکی از پایه‌گذاران صهیونیسم-سوسیالیسم)! نوشته‌ی فوق ترجمه و تالیف آقای ارشاد علیجانی است.

دیوید بن‌گوریون در سال ۱۸۸۶ در پلونسک دهکده‌ای دلگیر در لهستان به دنیا آمد. وقتی به سن تحصیل رسید پدرش که یک یهودی افراطی بود او را به یک مدرسه عبری زبان سپرد. بن‌گوریون بعدها رهبری گروه کوچکی از نوجوانان یهودی تندرو را به نام ازرا عهده‌دار شد که اعضای آن اجازه داشتند فقط به زبان عبری باهم ارتباط برقرار کنند. وی در سن ۱۸ سالگی در مدرسه‌ای مختص یهودیان در ورشو مشغول به تدریس شد و در همان زمان به عضویت گروه سوسیال-صهیونیستی کارگران صهیون درآمد، گروهی که آرزوهای صهیونیستی خود را با رنگ و لعابی مارکسیستی دنبال می‌کرد.

بن‌گوریون لهستانی برای اولین بار در سال ۱۹۰۶ به فلسطین پا گذاشت و سریعاً به عضویت یکی از کمون‌های کارگران کشاورزی درآمد که بعدها به کمیوتر معروف شد. وی هم‌چنین به پایه‌گذاری یک گروه شبه نظامی به نام هشمر کمک کرد که این گروه در آن زمان به ترور فلسطینیان و انگلیسی‌های حاکم بر فلسطین می‌پرداختند. بن‌گوریون در خلال سال‌های جنگ جهانی دوم با هدف رسیدن به اهداف صهیونیستی-سوسیالیستی خود راهی نیویورک شد. در واقع رفقای خود وی از فلسطین اخراج‌اش کردند. بسیاری از کسانی که با وی آشنا بوده‌اند، معتقدند استبداد نهادینه در شخصیت او و نحوه‌ی حکومت وی الگوی یهودی-قومی شده‌ی انقلاب در روسیه است. در همین دوران ولادیمیر ژبوتینسکی یکی از رهبران یهودی موفق شده بود تا در ارتش انگلیس واحدی مختص به یهودیان ایجاد کند که بازگشت دوباره‌ی بن‌گوریون به فلسطین (در لباس نظامی ارتش انگلیس) را امکان‌پذیر کرد.

در سال ۱۹۳۰ بن‌گوریون به گروهی به نام هیستادروت پیوست که تا سال‌ها قدرت مطلق سیاسی خارج از سیستم حکومتی اسرائیل بود. هیستادروت یک اتحادیه کارگری بود که وظیفه اصلی آن ایجاد محدودیت‌هایی علیه اعراب، تاسیس و توسعه مدارس برای یهودیان و ایجاد خدمات بهداشتی-درمانی برای یهودیان بود. وی در سال ۱۹۳۵ هم‌چنین در راس حزب *ماپای* کارگر اسرائیل قرار گرفت و به جناح عمل‌گرای آن گرایش بیشتری داشت.

بن‌گوریون در آن سال‌ها پله‌های ترقی را در هیستادروت طی کرد تا جایی که بعدها به مقام نمایندگی این سازمان در آژانس بین‌المللی یهود رسید و در سال ۱۹۳۵ ریاست هر دو سازمان را برعهده داشت. این سال‌ها مصادف بود با سال‌هایی که اذیت و آزار یهودیان در اروپا به ویژه در آلمان به اوج خود رسیده و هیچ کشوری حتی انگلیس حاضر نبود یهودیان را پناه

دهد، در این زمان بن‌گوریون از شرایط بین‌المللی به‌بهرترین نحو استفاده کرد. او با زیرکی استراتژی دوگانه‌ای را دنبال می‌کرد تا بتواند به‌هرطریق یهودیان را به فلسطین برساند.

او جوانان یهود را به‌عضویت هنگ یهودیان ارتش انگلیس درآورد تا آن‌ها به‌این طریق وارد خاک فلسطین شوند و یا با نازی‌ها مبارزه کنند و به‌موازات آن دست به‌ایجاد یک شبکه زیرزمینی زد که یهودیان را از طریق دریا و به‌صورت قاچاقی وارد خاک فلسطین می‌کرد. همین استراتژی دوگانه وی باعث شد که در سال ۱۹۴۷ سازمان ملل اعلام کند که فلسطین باید به‌دو قسمت عربی و یهودی قسمت شود.

هرچند که وی در آن سال‌ها به‌شدت معتقد بود که نباید یهودیان را به‌صورت کاملاً آشکار از اعراب متمایز کرد و هم‌چنین ارتش خود را باید مخفی نگه داشت و به‌شدت طرفدار نظریه ملت و ارتش در سایه بود، ولی در نهایت او بود که در ۱۴ مه سال ۱۹۴۸ به‌عنوان بانفوذترین قدرتمندترین شخصیت سیاسی اسرائیل و با وجود تمامی مخالفت‌های نزدیکان، دوستان و حتی واشینگتن در حالی که تنها از حمایت اکثریت کوچکی از سیاستمداران از جمله گلدا مایر برخوردار بود، در یک سخنرانی جنجالی استقلال اسرائیل را رسماً اعلام کرد و آتش خونین‌ترین جنگ اعراب و اسرائیل را که منجر به‌مرگ یک درصد اسرائیلی‌ها و هزاران عرب و آوارگی بیش از نیم میلیون فلسطینی شد، برافروخت. بعد از اعلام استقلال اسرائیل توسط بن‌گوریون او به‌عنوان اولین نخست‌وزیر و هم‌چنین وزیر دفاع اسرائیل مشغول به‌کار شد و حزب کارگر نیز به‌رهبری وی توانست به‌پیروزی انتخاباتی دست پیدا کند. او به‌عنوان نخست‌وزیر رنگی از شخصیت مستبدانه خود به‌تمامی نهادهای اسرائیل داد و مهر شخصی خود را بر روی آن‌ها زد و به‌عنوان وزیر دفاع نیز در اولین حرکت تمامی نظامیان این کشور از ارتش تا شبه نظامیان را متحد کرد. این بدان معنا بود که شبه نظامیان نیز باید زیر نظر ارتش اسرائیل عمل کنند که این مسئله باعث خشم گروه‌های مسلح زیرزمینی و متحجر منجمله هاگانا و پالماچ شد ولی درهرصورت آن‌ها هیچ انتخابی نداشتند و ناگزیر به‌زیرمجموعه‌های ارتشی که فرماندهی آن را مناخیم بگین برعهده داشت پیوستند. در سال ۱۹۵۳ بن‌گوریون در انتخابات مغلوب رقیب خود موشه شاروت شد و تا سال ۱۹۵۵ از عرصه قدرت به‌دور بود. در این سال و در پی انتخابات جدید کنست (مجلس قانونگذاری اسرائیل) وی به‌مقام وزارت دفاعی رسید و پس از دو سال دوباره به‌مقام نخست‌وزیری دست پیدا کرد. وی در دوران دوم نخست‌وزیری خود به‌شدت معتقد بود که اسرائیل باید روابط خود را با آلمان غربی گسترش دهد که در این راه بسیار تلاش کرد. این درحالی بود که جنگ سینا نیز بین اسرائیل و مصر در جریان بود. در سال ۱۹۶۳ بن‌گوریون به‌بهانه مسائل شخصی از پست خود کناره‌گیری کرد ولی دلیل واقعی آن را می‌توان به‌رسوایی وزیر دفاع کابینه‌اش مربوط دانست.

ماجرا به‌این صورت بود که در سال ۱۹۵۴ یک تیم متشکل از چند جاسوس اسرائیل در مصر کشف شد که وزیر دفاع بن‌گوریون اعلام کرد در این زمینه هیچ مسئولیتی را نمی‌پذیرد و ادعا کرد تمامی دستورها توسط شخص بن‌گوریون صادر شده است هرچند که بن‌گوریون نیز ادعا کرد که او نیز هیچ اطلاعی از این موضوع نداشته ولی در نهایت جای خود را به‌لوی / اشکول داد.

این مسئله به رقابت‌های دیرینه او و رقیب هم حزبی‌اش *لوی /شکول* رنگ و لعاب تازه‌ای بخشید که در نهایت مشکلات روبه‌گسترش بین او و *شکول* باعث به‌فوق‌رفتار حزب‌شان در ژوئن سال ۱۹۶۵ شد.

بن‌گوریون با کمک شیمون پرز حزب جدیدی را پایه‌گذاری کرد به نام *رفی* که موفق به فرستادن ۱۰ نماینده در انتخابات سال ۱۹۶۸ کنست شد. در این سال دیگر اعضای حزب تازه تاسیس وی تصمیم گرفتند تا با حزب *ماپای* ائتلاف کنند تا حزب بزرگ کارگر اسرائیل را به‌وجود آورند که بن‌گورین به‌شدت با این مسئله به‌مخالفت پرداخت و حزب تازه‌ای را برای خود تاسیس کرد به نام *هارشیمما هم‌املاچیت* یا لیست ملت که در انتخابات سال ۱۹۶۹ تنها موفق شد چهار نماینده راهی کنست کند. در سال ۱۹۷۰ بن‌گوریون به‌طور رسمی با عالم سیاست خداحافظی کرد.....

[13] <http://internationalist.ueuo.com/fa/texts/GermanRevolution5.htm>